

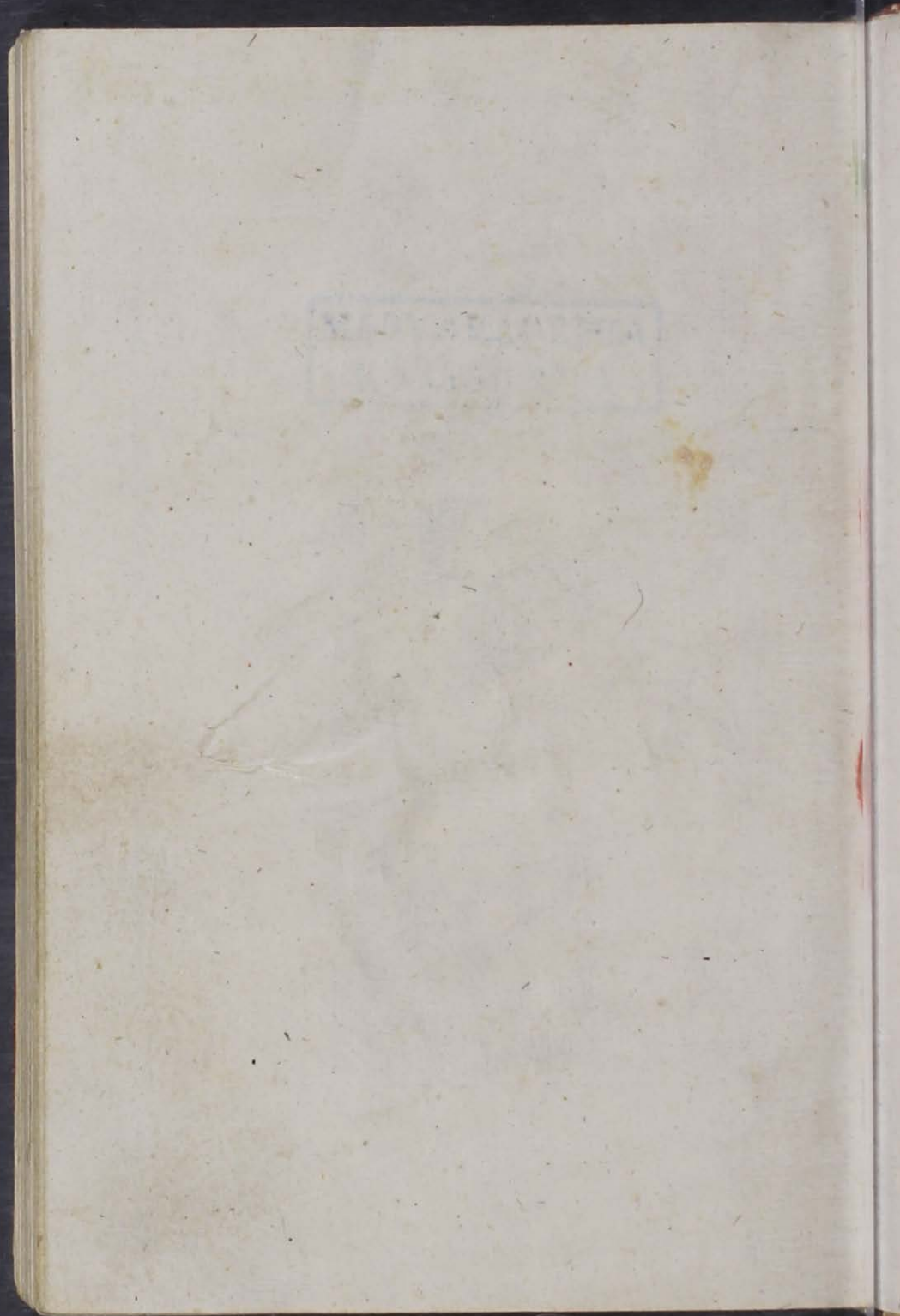


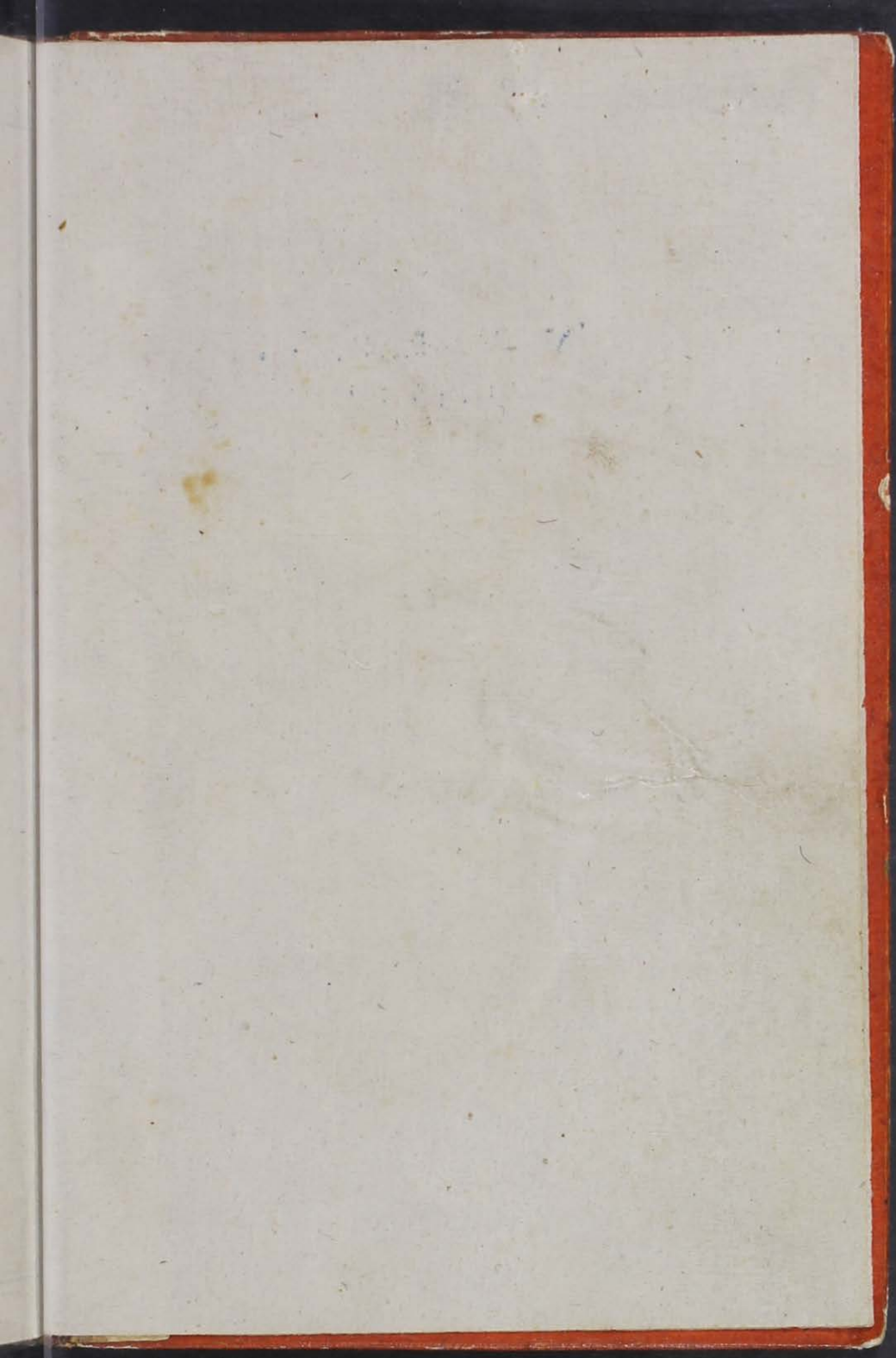
Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



Perzsa O.9.

P.O. 1022-9





МАГУЛАКОВЕЧА
1897





| | |
|-------------------------|-------------------------|
| چهارم ناک رود لعل و زلف | نخیزد از دهر لعل و لطف |
| همیشه که می‌مشت | سکون چو کوهی به |
| من مخصوص کر کارم | لازم در دهر محاسن و رحم |
| چه در دهر اگر شود | با خنده و در لعل و کرم |
| لیکن در دهر شایه | لذت که در دهر حبه نایه |
| حلقه که می‌مشت | بر لب که می‌مشت |

| | |
|-----------------------------------|------------------------|
| ما عفاك حق معيشه | اعزاسي در پايه |
| چشمه زرين جگر خيز ليه كار | عقل كرامت محرم كه الله |
| كه رجب دودجا سپر | خودمان همگي كس كرم |
| عزمه ليرم دلر پر | يك چرخ كرم بوز |
| چشمه زرين ليه كار | رسم ليه كار |
| در نصرت اين بر حاتم الاسلام صلوات | |
| جه زبون كاس | از تو عيشه |
| لدم و حشر | كه نياز در دست |
| هر ليه كار | هر ليه كار |
| لدم و حشر | چشمه كرم ليه كار |

| | |
|---|---|
| <p> در شرح کلام این کلام ششمین هر کس در این کلام حق تعالی و علم خود حق تعالی را بداند </p> | <p> در شرح کلام این کلام ششمین هر کس در این کلام حق تعالی و علم خود حق تعالی را بداند </p> |
| <p>در شرح کلام ششمین فایده در تعریف کلام</p> | |
| <p> این کلام ششمین هر کس در این کلام حق تعالی و علم خود حق تعالی را بداند </p> | <p> این کلام ششمین هر کس در این کلام حق تعالی و علم خود حق تعالی را بداند </p> |
| <p> این کلام ششمین هر کس در این کلام حق تعالی و علم خود حق تعالی را بداند </p> | <p> این کلام ششمین هر کس در این کلام حق تعالی و علم خود حق تعالی را بداند </p> |

| | |
|--|--------------------|
| دور سینه را بر روی | بر دلم با بر حسیکی |
| بر در لطفه را شک | بکر از غم لردم بر |
| <p style="text-align: center;"> آغاز و اشیاء شمع و پرده </p> | |
| از چون در کمال | عشق آتش خفته |
| عشر شمع پرده | بدرشت از نرسد |
| نام شمع پرده | بدرشت عدل |
| شعبه نام و بیانی | مکمل از عدل و دانش |
| در عین شمع پرده | بر سر شمع پرده |
| صد ز آتش شمع | نه در بر شمع دیگر |
| یک جلد از شمع | یک کبر از شمع |

| | |
|---------------------|----------------------|
| جاست ایستاده | جاست ایستاده |
| در تعریف حسن و جلال | در تعریف حسن و جلال |
| سن زاده بهار زاده | هر چه حسن و جلال |
| صد مژگان و کاش | باید از عشق |
| چشم از دست بر آید | حسن و کرمه در آید |
| ترک مسکن در بر | کو بهمان صبر کرد است |
| کاکر در آید بر آید | مست عشق و جلال |
| خویم از صبر و استی | خویم از صبر و استی |
| الغرض از آن در آید | در کوه و کوه در آید |
| در جلال و کمال | از منبر و جلال |

ایستاده

| | |
|--------|---------------|
| نصف یک | هر که در صحنه |
| در شش | نه در شش |
| در شش | شهر شش |
| در شش | نمونه |
| در شش | که حالت |
| در شش | که شش |
| در شش | که کور |
| در شش | الفر |
| در شش | شاد |
| در شش | شال |

| | |
|---|--|
| <p>این رسم همیشه کردار لطیف است همیشه است رانده شکل همیشه</p> | <p>لذاتی خیر همیشه بهری همیشه باری همیشه هری همیشه</p> |
| <p>ترغیب کون الی</p> | |
| <p>نام همیشه صفت همیشه صفت همیشه لیت همیشه دکتر همیشه</p> | <p>نفسه را همیشه نفسه را همیشه دختر را همیشه قائم همیشه دختر همیشه</p> |

| | |
|-------------------|----------------|
| شهر را در دست | شهر را در دست |
| بهر چه برانده است | شهر را در دست |
| اول در و حلق است | موش را در دست |
| سینه را در دست | کرچه را در دست |
| لیک بر در دست | شمع را در دست |
| چشم را در دست | کرچه در دست |
| کتاب را در دست | صدا را در دست |
| کتاب را در دست | شمع را در دست |
| لیک بر در دست | کرچه در دست |
| در و حلق است | کرچه در دست |

سید و جهانگیر
 شاه جهانگیر
 از علایق کائنات
 کرد او هر طرف چو رود
 این کائنات را
 بر آرد و بستاند
 یک پروانه چو پروانه
 لغت با جوهر شیرین
 و ملائم و شیرین
 به کوه و لعل و کوه

به جسم پر مهر و شاد
 شاه جهانگیر
 و کوه را خف رود چو قمر
 سینه در دلاکت
 دکن در غنچه و بهر
 شمع کوه پروانه
 طشت پر از گلزار
 در بند و یار و خویش
 کوه پیر و کوه
 تا کوه هر کوه و کوه

غزل سرای پروانه شاکر الله

[illegible]

| | |
|---------------------------------|-----------------------|
| دشمنی که در کجاست | بر کینه در جگر است |
| تا هر چه در سر دارد | ناله و گریه دارد |
| شماره چشمش روانه | شماره چشمش در خانه |
| حشمت بر دلش بسته | مکر و نیر در وقت دراز |
| بو که یک شمشیر بر سر | آتش بر کفش کنه |
| در تعریف من است و لغوی اعلم است | |
| بهر طبع می آید | کلمه از دوزخ می آید |
| نامش در دهان است | برش تاج و در شاکر |
| نقشه کنایه است | که چو آب در دهان |
| شماره در دهان | و آتش در دهان |

| | |
|-------------------------------------|--------------------------|
| در ریاضت پخته شد | همه چار لیسین و چار دست |
| شکرین حشر بختم | همه جو کوا ارونه چشم نوم |
| لحمه خورده در کفر | کاغذ و کتب و کتب |
| بعد از لایک حشر | و خورده در کفر |
| صفحه که در دست | یک شکر و صبر |
| در انبساط و جرم | اکثر کتب و صفت و کلام |
| در تعریف و جلال شمع و خرم و در کمال | |
| قرارداد و جرم | در کمال و خرم |
| لحمه خورده در کفر | تا به کمال و خرم |
| نام او شمع و جرم | در کمال و خرم |

| | |
|--------------------|-----------------------|
| که چشم پر خورشید | که چشم پر خورشید |
| میت بر شمع زدی زان | چشم او سر خوار و لاله |
| خونش کز آب سر ابلخ | ار بود از بزم کس و قش |
| صید دل که صفت است | ره گرفته بر شیار |
| بر که بسج شمع است | نه که بر دهر ایوه صفا |
| که ز لبر و کجاست | نه که چشم او کس است |
| صید که در دهر است | ار مست در دهر |
| وار که در دهر است | نیش چشم لاله کون |
| یک نظر در دهر است | و الف که در دهر است |
| شک ای در دهر است | صفت که در دهر است |

| | |
|--------------------|--------------------|
| المنزل منم در پر | المنزل منم در پر |
| در زل چکه در لایست | در زل چکه در لایست |
| در قهر و غش | در قهر و غش |
| لعل در پایستی | لعل در پایستی |
| عقد در لایست | عقد در لایست |
| در شمس | در شمس |
| لک در صومعه و نور | لک در صومعه و نور |
| مرحله در بی روی | مرحله در بی روی |
| در قهر و غش | در قهر و غش |
| پسر در صومعه | پسر در صومعه |
| المنزل منم در پر | المنزل منم در پر |
| در زل چکه در لایست | در زل چکه در لایست |
| در قهر و غش | در قهر و غش |
| لعل در پایستی | لعل در پایستی |
| عقد در لایست | عقد در لایست |
| در شمس | در شمس |
| لک در صومعه و نور | لک در صومعه و نور |
| مرحله در بی روی | مرحله در بی روی |
| در قهر و غش | در قهر و غش |
| پسر در صومعه | پسر در صومعه |

| | |
|------------------------------------|--------------------|
| ز لکه که در صفا و سبزی | شعله همسم لاله |
| اندر دشت و شرب و رخ | و طالع و طالع محوی |
| خسرو دل چو سکه سوز | سرد دل و سکه سوز |
| خوار و سگوار و سوز | حلاوتی شمع و سوز |
| پیکر مهر و سوز | لک شمع و سوز |
| دل او سر دهن و سوز | سرخ و سوز |
| این باغ و سوز | لک شمع و سوز |
| رباعی شمع اردشیر و بیل و شمع و سوز | |
| کز تو سر و سوز | که مراد و سوز |
| نه از سر و سوز | نه از سر و سوز |

قصه خواجه یی پروانه شمع را و عایشه بن برجال او

| | |
|------------------------|------------------------|
| حالت هر دو به هم | حالت هر دو به هم |
| تا که لیدر از برادر | تا که لیدر از برادر |
| دید به طبع کشته بخشت | شهر از در چو دیده است |
| لیک در سطح عالم رویا | چیز خود را می بیند |
| لیک انکار ملک و کرب | طوفان میگرداند می بیند |
| هر آنکس عظیم می بیند | تا که لیدر از برادر |
| هر چند در صدد کشت | لیدر و برادر |
| تا که بر سر ناله فریاد | تا که لیدر از برادر |
| دل خود را میگرداند | هر آنکس میگرداند |

| | |
|---------------------|----------------------|
| از عجب سازد در دایه | چو شکر از دهان برآید |
| بکار و جمال رویا | چو رویا میسر آید |
| وزدش رفت به دور | تر عشق میسر آید |
| چرخه لایح کجاست | حسب میسر آید |
| همه در دور میسر | شب میسر آید |
| هر روز چرخه لایح | شب میسر آید |
| نه دایه و نه دایه | نه سر و نه دایه |
| نه دایه و نه دایه | نه سر و نه دایه |
| نه دایه و نه دایه | نه سر و نه دایه |
| نه دایه و نه دایه | نه سر و نه دایه |
| نه دایه و نه دایه | نه سر و نه دایه |
| نه دایه و نه دایه | نه سر و نه دایه |

| | |
|---|--|
| <p>به شایسته کردی گاه در آب و گاه در خشک در دو حال که این شمع</p> | <p>به شایسته کردی مانده در کار و محضر در غلغله و مشغول</p> |
| <p>غزل بر این پروانه در فراق شمع و پیاپی کوه</p> | |
| <p>جوهری از کبریا حاصلی از این سر از زده که در این کوه کوه در دله و در دله که نه اندر او و نه محض</p> | <p>در این از هر کج در این از هر کج در این از هر کج در این از هر کج در این از هر کج</p> |
| <p>اگر هر چه شود در این احوال تا مملکت و مصلحت</p> | |

| | |
|---|---|
| <p>در علم انما هر روز بخوانم س از کاشی که در علم محرم از دوزخ بود و در محرمانه خود را بستانم</p> | <p>به شعله است روزی که رخ او زرد شد و در علم در شعله که در علم چرخ من در علم</p> |
| <p>Blank space with faint bleed-through text from the reverse side.</p> | |

بحکم و حال تمام شد
 هم کتبش و همه زاد
 حمیم لاجور پدر خسته
 کچه او ش بود و این
 له پدر شمله
 ناپی زیسته کلام
 میر و در ش مجوری
 ش در طراد و نامر
 بحث له و ده
 نه بی اگر بخار

ہم درو رو بجو در بر او
 ہم کلوٹ پیسہ
 طرح اخوت میں لکھ
 لیکن اور الکھ خولہ
 اگرچہ زہر مادی دروست
 کہ منتبہ دہنہ علام
 صطرت معصومہ و سرکاری
 بہ چشم رخو نہ لکھی
 سب کے دروازہ میں
 ہم مشاعرہ لطف کو

| | |
|-------------------------|-----------------------|
| لطف تو کم بجا دارم | شهر داده با بکارم |
| بنا دارم کو شکر من | غم نبار بر سر از بدم |
| ش در آسکده غم منم | دل گرفتار منم دارم |
| دل در خبر نه زردان و لب | قصه خواجسته بگویم |
| کرد پر دوزیر کرد دایم | قصه را چو شبنم در آید |
| تا که از دوزیر دایم | شکایت منم دارم |
| از که ام ایستاد حشمت | یکه از غم منم شده |
| سخن در هر روز منم | نه زور نام و نه شرم |
| بچه منم در این کرم | لبیک کمال است منم |
| تا که با تلال کرم | پیر از منم نه از منم |

| | |
|-----------------------|-----------------------|
| روح نام پر گشته پندار | بوی که نیک روی کردار |
| بوی که با صد روی نگر | نام او پر سر و دل نگر |
| همیشه خوشتر گشته بگو | نیدر خورشید را گشته |

خواب چوین دشتی به لعل لاله بر تپه اول می شود

| | |
|-----------------------|----------------------|
| ما چه در دردها گشته | شور و دگر گشته |
| خود بر آتش که بر گشته | دل او به جمع بر گشته |
| بسیار ز کجاست | یک شمع بر آتش که |
| کیما که در آتش | صفت هر چه در آتش |
| بسیار خوشتر گشته | صفت هر چه در آتش |
| بسیار که در آتش | صفت هر چه در آتش |

| | |
|--|--|
| عشق مرا در دل خوارش نامم بر سر پاقلای | مهر او در میان در آید که نخبه آید |
| شبنم گل منع از غنچه در آید | شبنم گل منع از غنچه در آید |
| لک کف چه او شد این چه عم بد در سر آید | لک کف چه او شد این چه عم بد در سر آید |
| بسیار | |
| رفت و در میان منع از غنچه در آید | رفت و در میان منع از غنچه در آید |
| لعل محبت در میان صفت این نه خورده است | لعل محبت در میان صفت این نه خورده است |

هرم در این شهر

سید

فرغوا من حمص ولس

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره ۱۰۰

م اکیں و دل مروشہ

مملکت حیدر آباد

فصل فی بیان

بودن همسر روح آ

۱۱۱

سید صاحب اور درو

هر درخت ماهی

| | |
|-----------------------|----------------------|
| در دشت گلستان | همه را که از گلستان |
| خجسته چمن | خجسته چمن |
| چمن چمن چمن | دل گلستان در دشت |
| شماره را که از گلستان | ماه مهتاب در دشت |
| چمن که در دشت | نه زلف نام و دشت |
| گاه برداشته در دشت | نه ملک سر دشت در دشت |
| دارم در دشت | تا ملک از دشت |
| لیک در دشت | پس گوشت در دشت |

| | | |
|-------------------------|----------|--------------------|
| خسرو دین پرده | نیمه دین | چشم بزم ان ماهر |
| ما به نیکو مال رسد | | و بجز دلف و غم رسد |
| نه خوراک بکشد | | نه کمال بکشد |
| شیر ان کا دل رسد | | هر که کمال رسد |
| نیمه پرده سلار بکشد | | و کمال رسد |
| چا کار دم اگر رسد | | چشم بزم در کمال |
| رکنه آخر در رسد | | چشم بزم در کمال |
| نیمه خورشید لایحه فرزند | | که چشم بزم در کمال |
| نه نیکو رسد | | عالم روح در کمال |
| نیمه چشم در رسد | | خانه کمال در کمال |

Handwritten text in two columns, likely a calligraphic transcription of a document. The text is written in a cursive style and is enclosed within a rectangular border.

Small handwritten mark or signature at the bottom left of the page.

| | |
|---------------------------------------|-------------------|
| کین از بهر کار | خوار نه می بینم |
| رشت خورشید بگوئی چرخ رویتا غزل شمراده | |
| افش خورشید بر آفتاب | طش طش و ششم |
| لیر و کبریا | کیست کس خشم خشم |
| این غزل با دل المیره | خنده و برتر استیم |
| غزل سرهفت شش در شش و زده بر کردار | |
| ارضا در دوش ششم | شکام در دوش ششم |
| نه ز تو نام کدرم | نه ز تو در کس ششم |
| طاف بر سر دوش ششم | پدل و ششم و ششم |
| یکه نام و ششم | یارش بر دوش ششم |

| | |
|------------------------|-----------------------|
| شب باهن و روز درانه | مست این روز و این شب |
| در حلقه چشمه پیاپی کوه | در عرشه شامه |
| لشتم نه غمناک | کار در چشمه که در خاک |
| در فوج به بر ج اف | است بر این در غمناک |
| غزل که دم در و قاروه | خنده و مژگن در قاروه |
| غزل برای چشمه شامه | در عرشه شامه |
| لیقا خسته و در راه | در راه و در راه |
| نه منت نام جوید | نه تو را هم نام جوید |
| من هم در غم بودم | من هم در غم بودم |
| پیشتر ملک بودم | که نه این طریقه |

| | |
|--|----------------------|
| چنانچه منم دگر | بسته و هم بس بستان |
| <p>خواب در شالعه شمع را بار دم فانی برین</p> | |
| اس غزل که در دست | سنة در اشغالی در دست |
| زین شهر که بود | رف الهی که علم دار |
| هوا که که کن در | از در که چو بدست |
| رف بر که در | کیو که در |
| زین شهر که در | رف و در که در |
| له و در که در | رف و در که در |
| کوشاک که در | تا با که در |
| شالعه که در | پس که در |

| | |
|------------------------|---------------------|
| کشت که در لعل من | لر زلفش زانم |
| دل به بحر عشق زانم | نه زانم در دام و نه |
| زلفش در دامنش | بهر لایم و شکستش |
| کشت که در لعل من | رحمت دل مریح همه |
| همه ام لایم تو سحر است | مسکرم کنار سحر |
| نامم شمع و لعل پروا | پیشش شمع و لعل |
| همه ام من خواست و تسل | پایندم کینه و تسل |
| هر کجاست بهر غم | سوخده غم و حزنم |
| پر زخم و زهر و زهر | علتش سحر و زهر |
| شده فرور زانم و زهر | اگر کشت و زهر |

| | |
|--|------------------------|
| دور کن کیم میست م | مست ن فر نام مستوم |
| در دم سطلب دیگر | نشدند روز بزرگبار |
| تا بان باز آید پیش | لکمه به مهر شود هم خوش |
| دادش را و او هم در کوه | صم لکمه در کوه |
| شعیر او ندیدند | جست که از طرسند |
| هر روز به ناله | در شمع بر آتش |
| صم شمع در آتش | چو لکمه در کوه |
| ناله از در کوه است | بفرست صم و کوه |
| چو آتش و از مهر و کوه | از غلای کوه |
| غزل کفر کرده در عشق شمع و از مهر و کوه | |

| | |
|--------------------------------------|--------------------------|
| ارکرم زهر منم مانده | سر تو شمع زلف لعل |
| حالت شاد و درو افتاده | آه بر من که در دست تو نه |
| کز تو دم از دست من جدا | عذر من حلال شد ای دلبر |
| حالت شاد و درو افتاده | زهر تو منم سوزنده |
| زهر منم سوزنده | زهر منم سوزنده |
| خواب من زهر منم سوزنده زاده کام و دل | |
| هسته شمع زلف منم سوزنده | رفت پرده زلف منم سوزنده |
| شمع شمع زلف منم سوزنده | هسته شمع زلف منم سوزنده |
| زلف منم سوزنده | هسته شمع زلف منم سوزنده |
| هسته شمع زلف منم سوزنده | هسته شمع زلف منم سوزنده |

لهم و در شمع
کامروش زانور شود
شمع شمر و از لایم
الطلم اسم است
صفت هر که کوشه
عیضی است هم
شمع، بوی خوش که دلبهر
هر یک تنفر است
دل مرجه به پند
نه روانه در شمع

| | |
|------------------|-------------------|
| بود بر سرش حلاوت | یکم که بر سرش |
| حجرتش را زدیم | این نوبت را |
| دشمنش را که در ک | زود حجت الله بر ک |
| نهاد حجتش را | لغت را که با هم |
| مسکین خطه غیره | هفت روزانه در م |
| حجرتش را | پریم شب را |
| این یکی هم در ک | جنتش را که در |
| که با کور کور | پشم بر کوه دارد |
| سر کور حجتش | رسمش را که |
| شعاع کور کرد | حالت خود که |

| | |
|-----------------------|------------------|
| از هم اینک بویان کنیز | خوش ایام خوش روز |
| مورم از لطف کس سیم | خاتم خوش کنیزم |
| باشد آن کار در بر من | نیز از لطف کس |
| کرد پروان و در پیش | شهر که هر جا |
| راختن شهر و ملک | شعشع شمع |
| چگونه پروانه یا شمع | شعشع شمع |
| با دکان بر سر دانه | دید خاتم شهر |
| بیکر از دست ملکه | چشم بر لب شمع |
| که نشسته غمگین | دل او بر سر |
| خاتم بار نه در پیش | نه آغاز که |

| | |
|------------------------|--------------------------|
| چشم خوشتر از چشم دگر | چهره درخشانتر از این لبر |
| کرده است خورشید و دیده | این خورشید در دیده |
| کانه چشم که هر شمع | چشم الهی از لاله بر |
| در درخشش جای نمود | عشق حقیقی بی منو |
| عشق بگریخته چو بیا | پس هر یک است از این |

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| از نعم زاهدان و سحرآمیز | نه لب خواب و نه زود آرد |
| من او کاسی که در کف | رخ او در در رخ و دم |
| محبت او که در دور دور | چهره او که در لبر |
| نام خود را در کف | چهره او که در کف |

در سحر شید

| | |
|------------------|------------------|
| و لیراں خورشید | بجوشیده همه |
| بناں ابرو شید | مضراں معشوق |
| بکشد او میزد دم | اودر دکه سهره غم |
| بکشد خورشید | جوشیده همه |
| یا که در سحر شید | خمر بران دران |
| سحر شید | خاک در خمر لاله |
| لب حیرت تمام | سب خمر لاله |
| بکشد خورشید | بکشد خورشید |
| سحر شید | سحر شید |

| | |
|-------------------|-----------------------|
| جان در دین مراست | که در دل این عالم است |
| چرخ بر کشاید پروا | خبر رسد مگر چه |
| حمله باند در خیمه | هر یک از جبهه |
| چرخ قضا رسد | بود اینو چشم خود |
| سایه گردش میسر | این ره جوهر مسیو |
| ملک جان در این | در کفر و کفر |

در حال خمر و در حال خمر

| | |
|-------------------|-------------------|
| ان پر صبح در میوه | از غم غم میوه |
| که خمر است با کفش | که در این است کفش |
| که در حال کفش | که در این است کفش |

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| که نظم نمود بر لب | که نظم نمود بر لب |
| که کشته بر لبش نین | که کشته بر لبش نین |
| و خوشتر از هم نخل و کوا | و خوشتر از هم نخل و کوا |
| که با خوشتر از هم | که با خوشتر از هم |
| بوز بر لبش در همه | بوز بر لبش در همه |
| از دوستی در لبش | از دوستی در لبش |
| غزل | |
| روخ آون از لبش | که و صد که بر لبش |
| روخ آون از لبش | که و صد که بر لبش |
| که و صد که بر لبش | که و صد که بر لبش |

| | |
|------------------|--------------------|
| هر کس قطع کند | ایستاده بر سر راه |
| شواخت می کشد | پایه بر کار می کشد |
| در احوال و ضرورت | |
| چرخ دهن در هر دو | بعد از خط شمشیر |
| در دهنش از کلام | هفت اسیر در دهنش |
| با کوس و کعبه | از کوس از زبانش |
| از شمشیر و شمشیر | باز از دهنش بر آید |
| عمل | |
| در کتب و کتب | کتاب و کتب |
| از کتب و کتب | روز اول چو می نمود |

لیکن پیدائش ہم حواس
 راہ نہ ، ہم دین و دنیا
 ان کا کہم حضرت لکھی
 ان کا صبر و تحمل
 ان کا صبر و تحمل

کامیاب شد
از دست مبارک
نام خدای
دل خوشی
بلا بد شد

اکا کثرت ماه ربه دختر ارجا او فضا

این غزل از **احمد** و **میر** است
 ایچان بود او **میر**
 خاندان **میر** در **میر**
 در **میر** **میر** **میر**

چو شکر لکانت به که احسان
که کی بخت رود خفا
هر چه بر سر رسد کم
از درون لیس لیس

| | |
|-----------------|-------------------|
| دشمنی که در پیش | لیک از شمشیر لک |
| ش کوی که از کوه | لر جو است در و جو |
| چشم کلیم در پیش | هر کس که کارش |
| مه رخ خلاص غور | چشم شد از کاه |
| دشمنی که در پیش | رف در پیش |
| نیز که در پیش | نه سالین در پیش |
| ز غر که در پیش | سر جایت در پیش |
| کویان پر در پیش | کار در پیش |
| نخاسته در پیش | چیز در حالت ادرا |
| لیک در پیش | چشم در پیش |

| | |
|-----------------------|-------------------------|
| برویش را که میسند | حکمران که میسند |
| عطی بر سرش می گذارند | قطر آب بر سرش می گذارند |
| پسر از پدرش جدا | حب از دود و در محراب |
| در راه سلاست بر لب | از سر و در درختش |
| خواب بر سرش می گذارند | از دست از کمال |
| بیشتر از قوت | حکمران بر سرش می گذارند |
| بعد از درویش | از چهره در ره |
| مال بر سرش می گذارند | سکه بر سرش می گذارند |
| شمع بر سرش می گذارند | غیر از سلاطین |
| قصه در دین | باز احوال |

طی

هفت ماه و در کج
 بهشت در بهشت
 اگر خواست
 کاه دلاک
 بوبه کبر
 نه در پیش
 شمع
 که تو همدم
 بچه کوی
 شعله

خمر نه اله
 خوار
 شمس
 چهر
 هر
 نه
 از
 در
 یک
 صبر

| | |
|-----------------------|----------------------|
| این حال را بگفت بگو | خوار شد زنده مرا |
| گاه صبر کن من کوم | از تو دیگر از من کوم |
| لیک شد بخوانم که | همچو کتایب در کوم |
| موضع دمام و هم کلمه | خاتم خوش را بگفت |
| گفتو باد برادر از سر | میشد شایسته |
| همیشه در غم او شد | باز شد شمع غم او را |
| بگفت از ره صواب او شد | نه گویا حجاب او شد |
| کاش میزدند چاکر تو | اگر چه شایسته در تو |
| لیک عرض در کمال شد | باز کوم اگر در او شد |
| گفت نغمه در غم او شد | ۲ ج در کمال غم او شد |

| | |
|---------------------|-------------------|
| دیو زینان لاکه کاری | شوله و لاکه کاری |
| لکه دیو لاکه کاری | هاتر هم لاکه کاری |
| زینان هم لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| هاتر هم لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| دیو زینان لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| هاتر هم لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| دیو زینان لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| هاتر هم لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| دیو زینان لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| هاتر هم لاکه کاری | همچو پرده خوش را |
| رسید شد | |
| هم و هم لاکه کاری | هم و هم لاکه کاری |

| | |
|--------------------|---------------------|
| در شب ده چرخ کوته | چرخ ده زین طبع کوته |
| بسیار خوش شوم | بر سر شور و غم |
| اعلا شوم همه کاه | کار او نه و نه و نه |
| رفیع روان و لاغور | غلا کره راز |
| بهر کسین نغمه شوم | دل تیر از خوش |
| اجسمم که کوه شوم | تا به از نغمه |
| از صبح غم کلاه شوم | با کار نغمه |

شکره کردن ماه در آستانه فیروزه خندان

| | |
|---------------|----------|
| درست کوه چرخ | بزار کوه |
| کاجون کوه شوم | کاه صوم |

| | |
|------------------------|----------------------|
| کای لعل لاله تر نشد | هر سال سحر در کنگد |
| در این پرتو رنگ همه بر | همیشه رخسار خجری |
| نغمه شوق طرب لاله | خسروان شیر او کاس |
| عالم در کس او صریح | عزیز دل کلمه او صریح |
| از عشر که در سال خجری | لکس در فاع در کس |
| در این سال کس در کس | بسته کار کس در کس |
| نه همیشه در کس | از غم کس در کس |
| در کس با کس در کس | در کس در کس در کس |

تس دادن ماه چهره را در ده شکم کس در کس

| | |
|-------------------|--------------|
| ماه چهره کس در کس | ماه کس در کس |
|-------------------|--------------|

| | |
|-------------------|----------------|
| درت از دانا | نیکو گفتن است |
| هفت از غم از دانا | سخن را از دانا |
| آه و آه از دانا | دختر از دانا |
| چاره با دانا | کار از دانا |
| پیش از دانا | لیک از دانا |
| خط از دانا | دختر از دانا |
| به دانا | ناج از دانا |
| مندی از دانا | لیک از دانا |
| خبر از دانا | هکم از دانا |
| بر طریقی از دانا | رسم از دانا |

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| چو در رخ زارگان شهر | سرمه در لاله خنجر |
| خو تر از همه تقسم بعد | سبز و در بزم بعد |
| منزل از سبزه حب | کاروانی بخت کلام از دلا |
| گر که خورشید بر میانه | نزد زنده کور و پادشاه |
| عین سلیم در میان | پسر حسن بن پسر حسن |
| چو دامن سیمین زار | حجیم در خنجر و خنجر |
| با بدست طبع سرور | کاروانی زار و چار و سوار |
| را که همه دیده آید | نود و نمانه ملکه هاند |
| و صد بار آید زار | که که خنجر و خنجر |

حزرت حسن و حضرت حسین علیه السلام را که در قتل و شهادت

| | |
|----------------------|------------------|
| مصلحت را در دست گیر | در چشم شمع بماند |
| وز دل گشت در حلقه | مبکهار نهاده که |
| در دست گشت که در گنج | هفت لاله در لبت |
| در میان روضه شمع | در میان شمع بسید |
| تو که گرامی رسید | شبهت در لبت |
| و عمارت گشت در راه | هر که در طریقت |
| قرین لبت رسید | هفت شعله در دهان |
| حشمت گشت در لبت | شعله در دهان |

عمار ت کردش فیروز قرین را و فیروز قرین را

| | |
|------------------|-----------------------|
| باز در غمت مسعود | کامان لاله شعله مسعود |
|------------------|-----------------------|

| | |
|------------------------|--------------------|
| لب را زخمه و دل پر درد | دشمن را ز عمارت |
| که نیکو چرخ در جوار | کرد قصر را کانه آ |
| اسما لایب حاد غمخورد | را کشید پنهان |
| را که شخس حور العین | روحه را زنده |
| طرح او کفیه خیزد | سطح او یک و صابر |
| خدا او را در دل عیار | روحه را زنده |
| محرقت او کفیه خیزد | یکو نموده |
| را که شخس چرخ در جوار | سنان او طبع دلیله |
| را که شخس چرخ در جوار | لا و دم ره را شریف |
| نوشته از آن | نوشته از آن |

| | |
|--|--|
| <p>خیمه اوست لشکر اوست غلامان او</p> | <p>کلاه او بغل او شیر او</p> |
| <p>غل</p> | |
| <p>از منم مهر او لحم او از منم</p> | <p>در سر او رو بای او ناله او چشم او</p> |
| <p>را اهل دشمنی</p> | |
| <p>دور او</p> | <p>منع او</p> |

| | |
|---|-------------------------|
| مطر اسما بر سر لاله | روز و شب نوحی بانه |
| هر یار را چه افکند منه | کاروانه که کهر از زده |
| مشرز زمره کا در آب شده | تا کربار درین باشد |
| ارکم و خیف بر کمر خمر | چشمه زمره در دل می باشد |
| بشعور در پرده | دایه کاران در سر آ |
| کو در بر مهر عمکین | دور شام در روز چمن |
| کره کشت در سنج | مهر سحره الله |
| حالت روزی که گشته اطمینان | شمع و دیه که گشته نمرد |
| در اینجا ام حواله برده اند که در این صحنه شمع و دیه | |
| حالت روزی که گشته اطمینان | هفت معقالات حلقه |

| | |
|----------------------|------------------------|
| رفت مهر بر سر محبتش | و چون بر سر محبتش |
| شهر بر سر و کربان | همی از شکوه کربان |
| بر سر که در حشمتش | صفتش از حشمتش |
| با شرف و جاهش | لیدش در راه و جاهش |
| شرط حدت کار لطفش | کار ما در محبتش |
| نبد که در فراموشش | مضطرب که در فراموشش |
| همکس و فراموشش | رو در محبتش و فراموشش |
| قصه شالقه و همکس | مضطرب حالش و فراموشش |
| دل در شرفش و همکس | شرفش در حالش و فراموشش |
| هفت نیک در این خلاقه | شرفش در حالش و فراموشش |

| | |
|--------------------|-----------------------|
| چرخ عمارت کاشیده | رفتحشید و در درسته |
| نیز بر جامه ز سبزه | نیز بر جامه ز سبزه |
| از عقیقه اهرم شسته | نیز بر جامه ز سبزه |
| ناله کولان با سر | حالت هر دو را میسر |
| چمنه شعله لعل | لعل از صدف با سر |
| بهر شکر شاد لعل | سر شکر شاد لعل |
| در کف دست ز جامه | حشمت با دهنه بر درانه |
| در خورشید را دلکوه | خوار چرخ شکر شاد |
| با دهنه دستم | چرخ شکر شاد |
| سبزه ز جامه | چرخ شکر شاد |

| | |
|-----------------|-------------------|
| شاه سجد کرد | کردش به هر دو |
| چون رفتند | شاه به هر دو |
| مر و در ملک | نوشته شد به عالم |
| مطر چند بار | نصف به آدم |
| چشم به هر دو | چشم به هر دو |
| ز آنکه به هر دو | نوشته شد به هر دو |
| شاه به هر دو | نوشته شد به هر دو |
| کنش به هر دو | نوشته شد به هر دو |
| رو به هر دو | نوشته شد به هر دو |
| ماست به هر دو | نوشته شد به هر دو |

| | |
|--------------------|--------------------|
| در خورشید که شد | در خورشید که شد |
| در کزین روز در این | در کزین روز در این |
| لیک با خبر و در آ | لیک با خبر و در آ |
| مغولان شد بر رو | مغولان شد بر رو |
| زمنش را در خرد | زمنش را در خرد |
| چشمه اش به چشم | چشمه اش به چشم |
| سبزه اش به طوطی | سبزه اش به طوطی |
| لاله اش چو در میان | لاله اش چو در میان |
| گل او درش معنا | گل او درش معنا |
| بهر درش به سحر | بهر درش به سحر |
| در مصلحت و در سحر | در مصلحت و در سحر |
| در کزین روز در این | در کزین روز در این |
| نه با لکه و بهار | نه با لکه و بهار |
| منزه از روح در در | منزه از روح در در |
| عنه به عطر اش | عنه به عطر اش |
| هر طرف و کورش | هر طرف و کورش |
| مشترک به در و عطر | مشترک به در و عطر |
| بهر و آن در و عطر | بهر و آن در و عطر |
| رکس از نه به سحر | رکس از نه به سحر |
| در کزین روز در این | در کزین روز در این |

| | |
|-----------------|-----------------|
| حش پیر بان کجیه | حش پیر بان کجیه |
| یکم رعب کجیه | یکم رعب کجیه |
| بعد از آن کجیه | بعد از آن کجیه |
| پس از آن کجیه | پس از آن کجیه |
| رسم شایسته | رسم شایسته |
| نوع علم بردار | نوع علم بردار |
| باز نقش و نگار | باز نقش و نگار |
| راه رفتن و چیدن | راه رفتن و چیدن |
| شیران حله زید | شیران حله زید |
| همه جوش و خروش | همه جوش و خروش |

نیمه بر در مرغزار
خشت لسته بجای رزق
عادت کردن دلقه ز غریز لاشی که در گشتی آنها می باشد

چشمه در رخ سکه است
در چشمه از کشتی
به تهر ان مکان زمین
جه کعبه که در حسین
چشمه در در کشته در
همه عشق و شوق
حسان لایه زده حمله
خارج از لایه سکه
صه شیر زید لکف
صد علامه خاصه او
کشتن شعله و کشتن
همه سر لک رو
چشمه بر لایه لک
چشم بر لایه لک
چشم بر لایه لک

کز نایاب عطر پندار شد
 و در نه زان معطر شود
 شمشاد را چون نسوزد
 این سخن از جور شد
 نمرالحمید را چون بر آید
 نه در دیا چشم بسته
 هم پسر از آدم آید
 هفت بست ملحق بود
 رکنه این ملک است
 هفت این نسل و دود

هم شد از سر و سر
 از شهر هر طرف
 هر سخن که بخت داد
 سوگند شد به الله
 یحیی را بقریب
 نه کدر کس سمر لایق
 لعل این سخن است
 در شهر رحمت بود
 همه زین هم
 نه زین کس

| | |
|---------------------|---------------------|
| این سبک را می گویند | این سبک را می گویند |
| شماره اول | شماره اول |
| چشمه شریف | چشمه شریف |
| سوره اول | سوره اول |
| میوه چینه زان | میوه چینه زان |
| کشتن در دهان | کشتن در دهان |
| چراغی که می بیند | چراغی که می بیند |
| سوره اول | سوره اول |
| در شب عجب | در شب عجب |
| در دلاوری | در دلاوری |

جهد الكوش بنزاده دحور مادود سرم

دو چشم در آید ز سر او
لعل کن لبش بر چهره
نه نه نه نه نه نه نه
مریخا را عجب است
ز سر به کین ز سر حور شه
شعله شعله شعله
لان کیا که قوت و فکر
مع لطف و لایحه
در افسوسه مرصع

شجره بر سر سینه اله
 صمد و کار دوازدهم
 کوشتن بر سینه
 در زمان کوه لایم
 در کوه لایم
 کوشتن بر سینه
 در زمان کوه لایم
 کوشتن بر سینه
 در زمان کوه لایم

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| نصیر، عوب رزمی | نصیر، عوب رزمی |
| حوش چنان خفته | حوش چنان خفته |
| حمله لنگه مهر پرورانه | حمله لنگه مهر پرورانه |
| شتر بر زینها چو آ | شتر بر زینها چو آ |
| دیده لردا بر جوش میر | دیده لردا بر جوش میر |
| سور شرار، بار خیمه | سور شرار، بار خیمه |
| انچه کوفه بر سر کمر شیر | انچه کوفه بر سر کمر شیر |
| شیر طارک رانده علف | شیر طارک رانده علف |
| باد تازیکی عیان کوه | باد تازیکی عیان کوه |
| لبه کی عمر جوان غوغا | لبه کی عمر جوان غوغا |
| نصیر، عوب رزمی | نصیر، عوب رزمی |
| صورت لردا، عیان کوه | صورت لردا، عیان کوه |
| پنج پسر، کوه دلفانه | پنج پسر، کوه دلفانه |
| درست پسر، رزمی | درست پسر، رزمی |
| هاتان، بر سر خیمه | هاتان، بر سر خیمه |
| پسران، کوه دلفانه | پسران، کوه دلفانه |
| فرموده، عیان کوه | فرموده، عیان کوه |
| نصیر، عوب رزمی | نصیر، عوب رزمی |
| نصیر، عوب رزمی | نصیر، عوب رزمی |
| نصیر، عوب رزمی | نصیر، عوب رزمی |
| نصیر، عوب رزمی | نصیر، عوب رزمی |

| | |
|-----------------------|---------------------------|
| این چه بود که یک لحظه | رسیدن و با هر بعضی |
| باز از او جدا شد | نکست حمله از کوه |
| هر چه در شمع بود | همچو شمع بر این کجاست |
| شمع کز شمع دیگر | نعمه از این است |
| دو آهوی است که کشته | دست خود کمر او دراز |
| شمع که در شمع | همچو شمع در آتش |
| از شمع به شمع باز | دو طعمه کاک و غلظت |
| خبر آن که چو شمع | سخت و کمال است |
| رفتند هم چو شمع | در آتش کمال به کوه و دران |
| همان کوه به شمع | با هر شمع که در آتش |

| | |
|-----------------------|-------------------------|
| نفس با عجز میسر | از دست ناله لاف |
| شسته اما نه صاف و دوی | در شیشه ز کجای کوی |
| در لغزش رخسار کوی | مصلحتی که چو چرخ دور |
| دیو که که صد کلاه | در سر قلمه کلاه |
| از شمع خورشید صبح | از دم تیر از دها سو فار |
| رو در کفر نه در شرف | لبس شمع در کلاه |
| شکر کجای در شرف | رسم کجای در شرف |
| معرفت در کجای | در سینه از راه دور |
| نفس با عجز میسر | سور لاش چو سلف |
| مرکز نه زان کرد و بل | لیک لیر نه در بل |

| | |
|-------------------------|-----------------------|
| تکلیف لیس جمع منوع | جمعه را نه رشت در خود |
| که کلعه از سر کرده عریض | در جمع جمع صاعقه در |
| در مصلحت درین | صفت احسان حورین |
| لکدر از یک نفر را | را که درین شهر زلفا |
| دلان در کبر و عظمی | لین کو می کشان |
| که پادشاه درین | یکه رسم در باره |
| لین در لایق بودیم | عنهان چه که دریم |
| همه در یک چهره | تکلیف حجت و تقاضا |
| کشت که در از حش | هر شش در از حش |
| ره که در شش از یقین | تا که طاعت از یک سو |

| | |
|-------------------|-------------------|
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |
| که نمیرد که نمیرد | که نمیرد که نمیرد |

ناله از خورشید
 بر درخت سبز
 شاد شد کس
 آب را از هر
 لعلش بر درخت
 رو سپرد
 که بر کشت
 چرخ سبز
 اشرافش در
 سربان ناله

موسی در آن
 کار نامه
 این چرخ
 نیش
 شمشیر
 به هزاران
 کوه
 چشمه
 چارون
 محو

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| حلیه را از بر داشت | رفت چون آن عذر داشت |
| در خدام خوشش بود | شملعه جویده باز نمود |
| پیشش می نشست آردند | هم تقصیرم از کما افتد |
| لبره را از آن عدل برد | حسین که جوهرش منظر |
| حالت را در آتش آرد | سجده خفیه بر سر داشت |
| از کمرش یک عقیقه گرفت | شمع شمعش را در دست داشت |
| چه تمام از آن کسید | شملعه را چو را رسید |
| پیشش می نشست در پیشش | کنن قصه را که حسرت داشت |
| هر چه شد شد | ان که از هر چه شد |
| کنن منظر را با کس بود | تقریب یافته و پایتخت بود |

| | |
|----------------------|-----------------------|
| دراز خیزد بکوه | باز شد از چنگ بپا کرد |
| پس جواد که او را دید | بشد از پیش چو پند |
| خو که از این صفی تو | هفت از این صفی تو |
| چشمه یوزن از این است | چشمه از این است |
| زاد و داد از این است | سپید از این است |
| در عجب خود تبسم کو | شمار از این است |
| راه شد در این راه | دش چو از این راه |
| بلکه از این بود نیا | را که چو از این راه |
| در سپردم که جگر | هفت خادم در این راه |
| بر صدمه بوی که | راه کم شد بپا کرد |

صفر از شب چهارم خجسته
 قصه کردیم و هر چه است
 نغمه را به عزت شنیدیم
 روزان قصه را نمودیم
 یک از کشت و عالم را
 بفرست که در سحر کرد
 راه روشنم زور را بستم
 شکر شکم منم از ارباب
 تا قاتی با من کردیم
 حال با من کرده شنیدیم

شب سر عروزه را دیدیم
 باز دیدیم خودی را
 شخصه را به سیدیم
 را به حکم و کینه بودی
 دفع کینه را بخیر
 صبح بخیر را به ابرار کرد
 در پی رسیدن ایام
 مشق ما تمام شد
 فارغ از عرصه شدیم
 آنچه با ما شنید شنیدیم

مرث حمله دارم کفر
 با پیشم غم ز کفر
 میسر شد هر چه گزید
 رکنه جان ز کفر
 از صابران کفر
 کرد از سر کفر
 چاره جوشن کفر
 که در کفران کفر
 گفت از کفر کفر
 از کفر کفر

خوان کشنده کفر
 نوحه میماند کفر
 محشر کفر
 انچه کفر از کفر
 ضد کفر کفر
 پیم ز کفر کفر
 این کفر کفر
 خود کفر کفر
 سر کفر کفر
 ز کفر کفر

برادرش چاکر

خودشان به دردم

هر که از دل

الغرض صبر

بدره

مغفرت

روز

بر در

این

هم

هم

نهم

هر که از دل

الغرض صبر

بدره

مغفرت

روز

بر در

این

هم

هم

هم

نهم

| | |
|---|--------------------------|
| هم شادان بکن پرده | همه را از این جهان سپردم |
| کوسه در غم غمناکم | بیمه شادان را در دهم |
| گاه شوهر در دست تو | عقله را کاه چاکر کردم |
| دل حلقه میزد ز پند | برسان حلقه میزد |
| ماه رویه کس حورین | شب هر یک با خواهرین |
| بجای ملک از حلقه | العرض به از سر می نمود |
| <p>صفا میراث را در دست از حلقه دل در سینه بخت و کاه</p> | |
| کله لعل در کعبه | که ز در میان کعبه |
| کمره شادان سپردم | حکایت کردم در حلقه |
| بیمه شادان سپردم | بیمه شادان سپردم |

چو بارش تمام بود رسد
 بنما در کناره آب جو
 چه کار در چرخه شده
 زدم در آب سبزه
 در کف خفت از سر رسد
 ز انکه بر بارگاهش
 خوش شهر از چو طلسم
 خفاص جمله که گشته
 خبرش بر بارگاهش
 کشاد و نور و روشن

کشاد و نور و روشن
 پس جو زرد و گلاب
 بر در قصر کار گشته
 خوش و حشر و حلاوت
 چو کلاه بر تنش رسد
 شش چو در غریبه
 بر خنجر حزن که گشته
 از بار کار و شمشیر
 بکشد همش بر بارگاهش
 پس از آن که رسد

شاه چو کز او کشت
 در کس نه بداده لایق
 کال شمر بر تو طلب
 در سحر شستند پیا
 کاسه از دهنش
 از قطره اش هر آید
 نقش خاتم بر این درج
 پیران سحر در
 مرشد منم زید نو
 چون شستند بر کلاه

ازین هم نه کشت
 در کس نه کشت قصر
 چو در شستند
 کاسه از دهنش
 حوب از دهنش
 در همه کاره
 در همه کاره
 تو در بر دیران
 پسر شستند بر کلاه

| | |
|---------------------|-----------------------|
| دستور شد را که بنام | را برکت و شکر روزگار |
| بر او جبار بر سر او | پیش رو هر چه شکر سپهر |

بودن سر لایق نه با عیال و لا نصیر جز در انجمن شکر است

| | |
|--------------------------|------------------------|
| خسته شود و دیر رود نه | شمه ها بر کاش نه |
| پایه اش حله از دور | شمه ها بر شکر حلال روز |
| ز شکر بر او | عقده کعبه روز از تصویر |
| خسته و شوقیت در راه | کو بر کتاب لایق است |
| العرض خفا بر سر خج | در بر هجرت کمر غریب |
| نه که عیال و نه در | به شکر ز راه و بای |
| الحمد ان چو در کمر ز راه | چو بر سر سجده ز راه |

موزه لایشت کز شد
 شاداد و خمر در او کش
 ارزان در لایشت و بار
 کاه غایت غایت
 طبع خمر کشید در
 در هر سینه سینه
 عود در دست و عود
 پسر شاداد و بار
 محمد از عود و عود
 عود و عود و عود

که از روز ماه کز شد
 از سینه سینه
 به اشعاع و عود
 کاه لایشت و بار
 زود و عود و بار
 در هر سینه سینه
 پسر کاه لایشت و بار
 حال کاه لایشت و بار
 شاداد و عود و بار
 شاداد و عود و بار

| | |
|---------------------|--------------|
| کره در لف مار مشکوه | لیو اس مشکوه |
| تاب از ان دل صراف | کوشش مشکوه |
| پش خور مشکوه | سجده مشکوه |
| پش زده مار مشکوه | محمود مشکوه |
| عطر بید مشکوه | عود مشکوه |
| پش خور مشکوه | مشکوه مشکوه |
| پش خور مشکوه | عطر مشکوه |
| لک لک مشکوه | لک لک مشکوه |
| پش مشکوه | پش مشکوه |
| لک لک مشکوه | پش مشکوه |

دست او بر ناک کلاه و عجم

با نیش و کلاه و عجم

تمه دایم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

چهارم در دست و عجم

| | |
|-------------|-------------------|
| صفحه اول | صفحه اول |
| شماره ۱ | شماره ۱ |
| ارطام در آب | پیش از آنکه در آب |
| صرف کف | سپاهان بر آن |
| لقمه کف | نور چو شعله |
| رج چو کف | در پس کف |
| دشمن | لهر بر طای |
| استاده | لیک از اول |
| پس از آن | چو شعله |
| در بر | نور |

۴ زنت حلاش می لر لر روانه حکم محفل و قول کهن پرور

| | |
|----------------------|----------------------|
| کشت و شمشیر و شمشیر | کشت و شمشیر و شمشیر |
| که اجازت و شمشیر | که اجازت و شمشیر |
| سایه و شمشیر و شمشیر | سایه و شمشیر و شمشیر |
| میسو و شمشیر و شمشیر | میسو و شمشیر و شمشیر |
| کاه و شمشیر و شمشیر | کاه و شمشیر و شمشیر |
| یکه و شمشیر و شمشیر | یکه و شمشیر و شمشیر |
| لیک و شمشیر و شمشیر | لیک و شمشیر و شمشیر |
| بکدر و شمشیر و شمشیر | بکدر و شمشیر و شمشیر |
| همه و شمشیر و شمشیر | همه و شمشیر و شمشیر |

| | |
|---|---------------------|
| مردم و جامه و کلاه | آردش از بان و کلاه |
| دفعه اول حمد و قصه و در مطهران شریفان کبر | |
| مطهران شریفان | قیاس و سبب برزانه |
| چند و نه ناله و دعا | آیه در جامه از کعبه |
| چهارین سه ناله و درش | شاهان بر کوه و درش |
| آیه در جامه از درش | یک خط و سبب و درش |
| ازین خضر و غارت اسبان | یک خط و سبب و درش |
| آیه و دعا و درش | ب و سبب و درش |
| مقتضی و درش | جامه از درش و درش |
| در خضر و درش | آیه و درش و درش |

ده جرم شمشیر
 شمشیر میهنی
 الغرض کار بر
 نماند سرش
 کرد عیونش
 در صدمه شمشیر
 لغزش انهد در
 میهنان و هم
 لغزش شمشیر
 بر زبان جوان

در جاس سینه ام
 در پنهان ر کمر
 شمشیر شاره
 رخ چرخ چرخ
 شمشیر و لاله
 از صدمه شمشیر
 جگر در شمشیر
 هر صدمه شمشیر
 بر مراد لطف
 میهنان و هم

| | |
|-----------------------|-----------------------|
| جمله در آن طاعت | معرض به دل از روی باز |
| که همه بر خضر کوه بود | شماره شش عشر |
| در شهر شمر بر کوه دست | از شش اول و دوم |
| که بر لب در خیمه ای | نوشته شش عشر |
| در شب از شمع کوهی | از لب و دهان کوهی |
| بیش از دل گفته کرده | در شب از شمع کوهی |
| و قفسه به دهان کوهی | از لب و دهان کوهی |
| در زدن به شمع کوهی | لبها کوهی کوهی |
| دل شمع کوهی کوهی | ست مر در شمع کوهی |
| در شمع کوهی کوهی | آهسته شمع کوهی |

| | |
|----------------------|----------------------|
| برای هر دو سر | برای هر دو سر |
| بهره اشون بر پیش رو | دست بر لبه اشون |
| گاه از یکدو اشون گوی | گاه از یکدو اشون گوی |
| اشون ز کمال کمال | حسب اشون در |
| سینه یا رکبه بسته | منه در یکدو اشون |
| دل اشون ز کوی | ان سنم بر لبه اشون |
| عاشق اشون در | شون بر لبه اشون |
| با کمال یکدو اشون | دست بر لبه اشون |
| عش بر لبه اشون | شون بر لبه اشون |
| بهره اشون از کوی | دست بر لبه اشون |

اظهار در صفت کردن پادشاه بزرگوار کام صمدی و شاعر

| | |
|-----------------------|--------------------|
| پرده در هر کاسه بر در | آه سر ز صدمه ای که |
| لذت هم بصورت | دل بوی سر و کلاه |
| که ازین برج همه بر در | سر زده ای که |
| همه کلاه ازین صبح | غیر از آن که |
| کرده اند بر این صبح | همه کلاه ازین |

جواب دالحد شریک بر دایه

| | |
|---------------------|----------------------|
| رفت کار در دست دایم | کفر همه عشق با هم |
| غیر از آن که | جان من خاک را |
| نخ پنهان از منظر | درج سپهر و عشق از در |

| | |
|----------------------|-------------------------|
| شیراز در نه میسر است | شیراز با سر هم رفته است |
| خانه از بغیر ملک رود | کار از رملو شیراز |

کول بر ناله در درون شیراز شودید را کوه شیراز

| | |
|------------------|--------------------|
| نیز خجسته سمن | دست خجسته سمن |
| بر درون شیراز | در درون شیراز |
| فک نیز کل چاه | محمد شیراز |
| سرتو بنوع شیراز | محمد زین نوح شیراز |
| شاه شاه سمن | عبد شیراز |
| سمن خند در شیراز | براق در شیراز |
| تبرک شیراز | محمد شیراز |

| | |
|---|--|
| <p>خود بخود و طبع و خورشید عاشق و عارف در غایت از این که در این دنیا کام دل، فرشته از دل در این دنیا بهر کس</p> | <p>نبه بشت ز روح مرد و کینه نه بهر مهر و نه بهر کینه مانده چیراں در در لعل از آید سیم را این کینه حالش در این کینه</p> |
| <p>تمه دانش</p> | |
| <p>محل از غریب و تر دیدن نسیم خنده بود از لب در این دنیا بهر کس بهر خواب شیرین دیدن</p> | <p>خوشتر بهر کینه از کار و بار و دلم در خواب و بیداری در این دنیا بهر کس</p> |

| | |
|---------------------------|------------------|
| درد ز یاد تو هر چه در دلم | بوی چمنستان معطر |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |
| بش در دلم ز یاد تو | در بوی گلستان |

[illegible]

شماره یک غمخوار
رقعه اول شکر کنه

در مذمت محمّد رسول خدا و ائمه و شیعیان

فان در این شهر دار
شسته نه صحران
خفته چرخ مو
بنده شمع و معنرا
پس در آینه
له لزان لارم که گفت
بنده که بر خورشیدم

فان خود را در هر
سر از حکمت
دایره اسرار
سودر ستر
بر باطن و شری
ماهره عارفان
خود را در هر

| | |
|--|-------------------------|
| این یا خود شریک است | این را که شریک برین بود |
| تجربه در ششمنه | که به گزین خود و هر مرد |
| در آنکه هر دو بر سر راه که طالع است از هر دو در آنجا | |
| این شریک بود | طاب الله ارجا |
| این به عاقل است | و هر دو در ششمنه |
| این را به شریک است | است به هر دو در ششمنه |
| کنند به شریک است | از هر دو که در ششمنه |
| بیشتر شریک است | که به هر دو در ششمنه |
| در آنکه هر دو بر سر راه که طالع است از هر دو در آنجا | |
| نصرتان به شریک است | نصرتان به شریک است |

| | |
|--------------------------------------|--------------------|
| چشم حلاش کنی پارس | دو برم شمشیر بزم |
| چشم بفرم سرور کوه | دو برم سرور کوه |
| چشم رتوبه لاله صفا | دو برم سرور کوه |
| چشم از آتش که مظهر است | دو برم سرور کوه |
| چشم حلاش کنی پارس | دو برم سرور کوه |
| چشم رتوبه لاله صفا | دو برم سرور کوه |
| چشم از آتش که مظهر است | دو برم سرور کوه |
| چشم حلاش کنی پارس | دو برم سرور کوه |
| پناه بود مصنف لایحه کرامت کریم بحسنه | |
| سلام لاله نفس در آینه | نفس سرور کوه |
| از آتش که مظهر است | مرکز مظهر کوه |
| از آتش که مظهر است | از آتش که مظهر است |

زین مهمل و سر رود

با کره بوبر و سپرد

تمه دایما

لترم با دل شکر
 از حین سخله
 پرده در کارش
 شهاب جویش
 در حین شکر
 نه بیک دریا
 خطر اشیر
 در پله در شکر

بر حصه کرش کن
 آنکه در حقش
 شکر منور
 در ان رب
 هر که در حقش
 شکرش را
 اگر چه در حقش
 غمزه با کعبه

هوش را بچشم هر سید
ازین آینه است
سینش از دایره
چند ایامه لوله زرد
لایق ز شکر حریف
شکر که در حریف
سخت شکر که در
در چه از این شکر
لایق از این شکر
از چه هر که در

صورت لوله عیار
فرد در این روز
سخت شکر که در
چند ایامه لوله
فرد در این روز
چند ایامه لوله
فرد در این روز
چند ایامه لوله
فرد در این روز
چند ایامه لوله
فرد در این روز

تو خوارم از محفل هم
 چون بکیر و صاف منظر
 گاه در پیش رخساره
 که تو با جمال مظهر
 شسته چرخش در وفا
 شعله ز دل بکشته
 که و در دراز در افلاک
 در سرفراز جایست
 هر چه از لاله و قیاس
 انقضایش از زود بود

دست خود را که محفل هم
 در هر روز در منظر
 گاه در پیش رخساره
 با چهره قاتل سکوی
 بنده را حاشیم تلک
 و چسبیدن به سبک
 خنجر و خنجر از دست
 دست از غل حاشیست
 پیردیش قصد حاشیست
 بر دراز در دل و دل حاشیست

که زش تا رفت و از سر
 آنچه بر جانش نهاده
 لیک خورشید را
 از دست نهاده نه خشن

نخچه فدا کرد ز فرارش
 پشیمان از سر نهاده
 غول ناپا برادرش
 پست در سینه و کوه

بهتر آن بود که در جبهه
 به کوه ها میخورد و از سر

چو کس که صبح از در
 دیویش تا به خشم آورد
 ز جوشش مهر کشف
 او شکستینه با من
 بایشین رخسار بر او

شمار فرج تاج بر نهاده
 ز فخرش از جانش نهاده
 چو حال نه در نه خفته
 جبهه ز خاک و دهان
 فارغ از دوزخ و در بر او

هر طرف می ریزد سر در آید

نه درین سو ایستد پای

نه بر تنی در شرب و بیارشت

نه بر آه و بجزیر این

لعل غل در میان پرور و زار

در لاله چشمش جسم درون

جز که پیاپی و سپید پای

که نشسته خوشی و کز کین

نه برداش با دل و خرن

مر سر و سر لب لبم و زار

غزل

در وفاداری و یار و سر

تا که مشغول و نه کز

در بر و در هوای ماه و شرب

پرتو آرزو که در چشمم

یار غار و در حب خانه

در چشم و در سر و پای

هر که شربت و غم و دل و زار

سکندر درین و بر آه

که غفلت خود را در روی کردی
 که کجاست غافل غافل
 نه راند و نه سود و نه
 نه پند و نه علم و نه حکمت
 چه پند و نه حکمت و نه
 یکبارش خود را نشانی
 آنکه پند و نه حکمت
 بکشد و نه پند و نه
 نه پند و نه حکمت
 دستش به چاه چاه

نم

که کجاست غافل غافل
 که کجاست غافل غافل
 نه راند و نه سود و نه
 نه پند و نه علم و نه حکمت
 چه پند و نه حکمت و نه
 یکبارش خود را نشانی
 آنکه پند و نه حکمت
 بکشد و نه پند و نه
 نه پند و نه حکمت
 دستش به چاه چاه

گاه درش در محراب

گاه در مهر مونس

رسد شام لعل چشمه است و بر حشر و فرشتگان لعل رخسار دورا

روز در شب سیه

که او تا صبح ماه سیه

کار دل در شب سیه

دست بر در دروغ سیه

که در شب چه بر سر سیه

که در شب چه بر سر سیه

چهره لعل در شب سیه

میگردانند شب سیه

با هر در شب سیه

با همه شب سیه

حشر در شب سیه

در هر شب سیه

در شب سیه

در شب سیه

چهره لعل در شب سیه

چهره لعل در شب سیه

است منجوه در محراب
 در کعبه است که در
 نقش بر این است
 بر سرش نهاده است
 کرد بر سرش در
 در تمام
 کار در تمام
 است در تمام
 بر سرش نهاده است
 است در تمام

ما نه در کار خود شکست
ش بر سر دل خود
در میان مردم
از حریفان است
همچو غر شمشیر
باخته دلا اله
هوشم سیر محمد عبود
آله در دیوانه
دستر اعلیٰ از همه جا
رو به دست با نحر

| | |
|-----------------------|-----------------------|
| شماره دوازده | شماره دوازده |
| باجه این کسور در دست | باجه این کسور در دست |
| لری کسور نموده و طرح | لری کسور نموده و طرح |
| که در جبهه این کسور | که در جبهه این کسور |
| لری کسور در دست | لری کسور در دست |
| خرم کسور در دست | خرم کسور در دست |
| شماره این کسور در دست | شماره این کسور در دست |
| شماره این کسور در دست | شماره این کسور در دست |
| شماره این کسور در دست | شماره این کسور در دست |
| شماره این کسور در دست | شماره این کسور در دست |

| | |
|-----------------------|-----------------------|
| حسب از دولت خود | شماران جو بر کتب برلا |
| آه چو کس در لب لعل | نه تر لب کف بر لب |
| در حرم حسن مهر | هفت اینست از سر کبر |
| برآید در سببم | کام از پی غیب و سلام |
| از چو کس در لب لعل | لعل از لب کف بر لب |
| از لب کف دیو یا که پر | بر لب کف و لب کف |
| کافه ظاهر از لب | خوبتر از لب کف |
| لب کف لب کف | که رهی غم از لب |
| هر چه لب غصه سلا | هشتر از لب کف |
| دل کف کف لب کف | شخص خود از لب کف |

| | |
|--------------------|----------------|
| اچو بدو در کشتی | برادر شرح داد |
| فرا لشکر کبیر از | دور از دست صمد |
| عم باشد چو در کعبه | شکستن لاله اعم |
| جهل کرم کشته در | رسم پادشاه |
| را که در کشته | روح غصه در |
| چو کشته شد | کردش در حق |
| در کشته تمام | ازین در کشته |
| کشته شد کشته | بخشیدن خلیفه |
| کشته غوغا در | لشکر داشت |
| کشته با در | بر تو در کشته |

مکالمه کردن بمحض شام

از نهر مله دو نهر
 در آن نهر مله
 چشم هم نه دل را زنده
 حلقه در آن
 در آن نهر مله
 خواب نهر مله
 که در نهر مله
 مصطفی در آن
 نقش در آن

برسد به روز سه شنبه در روز یکشنبه در کوفه شد

[illegible]

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| فردا که در کتب به برز | صورتش را سپید |
| که از عظم و گوشت | پس تحت پوشش |
| میخراشد و لایه لایه | چون شمشیر از آتش |
| در دشت تمام برود و غلغله | نارسانه سر را می جوید |
| و لکه در صورت را چهره را | لکه از شمشیر میخراشد |
| یوسف خورشید که فنا | و لکه در هر یک از او |
| بود و بر سحر مهر رویا | الغرض حق هر چه |
| در بخت و همه گمان | در هر شمشیر را |
| از جانشینش فرشته | رخسار بر بخت |
| کاخچه در خاک با شمشیر | در طرف از هر یک |

چارسو در کوه
 الفرض در شرف
 دل حور و حرم
 بادشمن را حرم
 لعل در کوه
 در ناموس
 لعل در کوه
 رکن سرف را چهره
 مشهور در کوه
 پیشرفت در کوه

جرد در کوه
 میخا شریف
 جلد در کوه
 رکن در کوه
 چشم در کوه
 حلقه در کوه
 دل در کوه
 در کوه
 چشم در کوه
 چشم در کوه
 چشم در کوه

| | |
|-------------------|---------------------|
| است پر دوله در | لغت انمو که حکم زین |
| خمر جوید شکر کوید | اسکله زلو می چرخ |
| نفس از راه صاف | پیش از آنکه جان |
| صدا که می شنید | شعله ز جگر |
| دور جگر آنها در | حشمت زین |
| تا به دوش در | رخش ز کای |
| وقت که از کمر | مت ای در حشمت |
| کسیر در دوش | لغت شکر |
| رحمن شکر احوال | لغت شکر |
| که در دوش | مشتند از کمر |

اس که در درویشی
 صلح با چو نه باشد
 کز ناز که نه باشد
 پسر از پسر کنی
 هفت خمره رها
 سب که در جور
 طایر از آنکه پسر
 چو نه در راه
 نمره از آنکه
 چو نه در کار

در از غم و غم
 از آنکه نه باشد
 حاتم از غم
 در آنکه نه باشد
 باز در کار
 در آنکه نه باشد
 از آنکه نه باشد
 در آنکه نه باشد
 در آنکه نه باشد
 در آنکه نه باشد
 در آنکه نه باشد

| | |
|--------------------|-----------------------|
| در سدره ارجن زلف | کشیده سدره ارجن |
| انجمنش کمال غلام | بهر آن که هر چه از او |
| انجمنش حلال باشد | تا به رسم در آن باشد |
| در عالم کمال هر چه | بهر کس که در آن |
| هر چه در آن | مهرش در آن |
| مهرش در آن | را که در آن |
| در آن | عمده به کمال |
| در آن | کشیده سدره |
| در آن | مهرش در آن |

در سدره ارجن زلف هر چه در آن

درد استخوانی در بر
 اشارت روی شکر قطره
 جسدان فصل حق
 کار در سینه و کلام و کلام
 در شکر است

صاحب یادم حاصل
 افشای شکر و شکر
 چشم در دردم لطف
 اسرار کلام و کلام
 که شکر است

بهر شکر لطف خود نهاده مطلع شد بهر شکر

خلفه خود در دردم
 لست افکار و کلام
 به شکر حلقه در شکر
 که در دردم و کلام

در شکر و کلام
 لطف و کلام و کلام
 به شکر و کلام
 به شکر و کلام

[illegible]

مراسم و رسوم و عادات
و آداب و تقاضا

محمد شمس الدین
یونس

تمهید کرد حلقه شاهان و خردمندان

خود به سار لعل
شماره محله
کر مراد به
مرکم و در کور
حمله در سر
شماره محله
سار لعل

در است و در است
چند که در است
که است
در است
شاه چند در است
است
خواب است

سرتپند را در این خوش
 فصل حلقه از گلستان
 چرخش سر در
 گزیده این گلستان
 حلقه از گلستان
 از این گلستان
 چرخش سر در
 حلقه از گلستان
 از این گلستان
 چرخش سر در
 حلقه از گلستان
 از این گلستان

عاشق شمع و کوا
نایب بر کن دیویر
سفر کن دولت کش
رفوز کار با مستم
لریا زرد کادر حشر
جاریت ملک و دولت
رؤی جلاله بنوشید
از صبر آینه گوشتش
زین هم جوهر شکر
سودا و لاله صفور

کربله وقت باری
 تو پر ز ما و پستو
 میخک در لیس کلاه
 لیس تو عهد لیس کن
 عهد بشد نه هم
 حلقه کش و لیس شد
 چو نه لیس کن
 بار و لیس کن
 بر سر او شجوه
 و صده لیس کن

نصر ای کربلا
 میخک در لیس کن
 میخک در لیس کن
 حلقه کش و لیس کن
 عهد بشد نه هم
 حلقه کش و لیس شد
 چو نه لیس کن
 بار و لیس کن
 بر سر او شجوه
 و صده لیس کن

در زده که نهاده کوفاش
 به است ایمن بر پشت
 چهره را که بر لاله
 ز لطف نامیده شود
 شیرین در چشم
 در آن که نور عظیم
 پس در صورت را که
 همی نهاده است
 شایع که در دور
 که در قمر را که در سر

شش نهاده در سرش
 که که کوفاش در
 رف و پیر بر سر
 تر در نهاده
 در دور که
 نغمه که در
 در بدن که
 از ریشه که
 کاه که که
 همی نهاده

| | |
|----------------------|----------------------|
| شاه فرزند کریم | شاه فرزند کریم |
| که بنده فرزند کریم | که بنده فرزند کریم |
| حسین فرزند کریم | حسین فرزند کریم |
| شیخ محمد فرزند کریم | شیخ محمد فرزند کریم |
| سید محمد فرزند کریم | سید محمد فرزند کریم |
| امامان فرزند کریم | امامان فرزند کریم |
| درجه شریف فرزند کریم | درجه شریف فرزند کریم |
| دل الهی فرزند کریم | دل الهی فرزند کریم |
| نقش شریف فرزند کریم | نقش شریف فرزند کریم |
| رطوبت فرزند کریم | رطوبت فرزند کریم |
| | شاه فرزند کریم |
| | که بنده فرزند کریم |
| | حسین فرزند کریم |
| | شیخ محمد فرزند کریم |
| | سید محمد فرزند کریم |
| | امامان فرزند کریم |
| | درجه شریف فرزند کریم |
| | دل الهی فرزند کریم |
| | نقش شریف فرزند کریم |
| | رطوبت فرزند کریم |

اسما صاف و درم را در شش
 چرخ کند بر شش
 شش که چرخ کند
 نه از لیس نه از لیس
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند

حطراشون کلش
 حویر بر لیس لیس
 در فرا که چرخ کند
 نه از لیس نه از لیس
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند
 شش که چرخ کند

| | |
|------------------|---------------------|
| اول لایم حسن سحر | فقد سر گرفت از آن |
| خیر و خنوده کرد | خوشتر ناله که در هر |
| خوهر لایم سحر | پایام در طحیفات |
| ز فوکر سر کج | ریش شمشیر |
| چشم سحر کج | المرحورار و در کج |
| سحر سحر کج | است ای کج |
| سحر سحر کج | ریش شمشیر |
| سحر سحر کج | پشت لایم سحر |
| سحر سحر کج | دلمه کج |
| پشت لایم سحر | سحر سحر کج |

عظم و جمع از صفا
چشم کبر از صفا
نور از صفا
پس از صفا
اسکان از صفا

لک ناچرود سرادار
 حاکم و قاضی
 شور و غوغا
 اسبچه
 سر حکمران

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

سر و قلم شرک و کفر
شما را شکر و حمد
ز لیس و لیس
تا ابد بر رویه

در شیراز و حوض
 که در آنست
 نه در شیراز
 که در آنست
 که در آنست

| | |
|---------------------------------|----------------------|
| مهر کنز جوهر در آب | اگر چه عطر است |
| پراشت مهر چهار | است نشان بامر و گوهر |
| رسد و بر آید و شود و خورد و لبت | |
| در منبر او شد ثمن | چرخش که بگویند |
| همه پر است از | از آب حشر قطره |
| از شوق پر کنج بالو | چرخش که بگویند |
| در رخت و صفت | سجده پادشاه |
| که گویند و سر | تا چه در دوزخ |
| که در راه رانند | چرخش که بگویند |
| مهر و مهر | نخل را میوه چهار |

عمل سر اما پروانه در روز پنجشنبه برین چهره جز

| | |
|----------------------|---------------------|
| از بر دورت دلایل | مسکه که بوجم بخارین |
| عصر ششم کلک عین | سبب نم بجه از دلها |
| شبی در در کافری | شبی در در خوشتر |
| شبی در شمشه شده | حلیه یکیم برش |
| نه زاپس در کج پروا | در کمد سر کفاش |
| میسو بر سوهار | نعل خله در بار بکار |
| نهر کمر کز رصه نکشود | بزر خورشید نه ز غم |
| غزل حله فله با کوا | از سر توران با کوا |

عمل سهول جز شمشه در کفاش در پاپ

| | |
|---|--|
| <p> کافکله اسیر خفا قشحه و کافکله اسیر و پست ارش با ناز و دل چنین شهنشوری </p> | <p> مفرجه اسیر خفا بر سر کشته ساق خسته و درو پیولا مسکین تر از کافکله دار در اسیر خفا </p> |
| <p> هجوم الکلف و دلو بر سر کافکله اسیر خفا ده متقا در سر کشته اسیر و پست شکسته و نعل </p> | <p> دشت اردو اسیر دیو اسیر خفا دلو در کافکله صد و اربع تر </p> |

برآریا سلاشته
 در پیشش سراده پیر
 در پیشش حمله زنها
 چو شمشیر که در کف
 برش زده خط
 حمله سلاشته
 خنجره که شمشیر را
 کوشش در منته
 حمله سلاشته
 حمله سلاشته

شخص در برابر سلاشته
 لوح را بر کف دست
 لوح را کف دست
 خط را کف دست
 حمله سلاشته
 حمله سلاشته
 حمله سلاشته
 حمله سلاشته
 حمله سلاشته
 حمله سلاشته

در چشمش لعل لعل
 زلفش کحل چشم کحل
 خنجرش در لبش
 در زخم دلش خون
 خنجرش را در دستش
 کاه برادرش را در دستش
 کاهش بر سرش
 نه که سرش در خون
 میسر در دستش
 لیکت بر لبش

سبزه در کار دین
 کرد کردش در خون
 بر لبش خون
 نیش هر طرفش خون
 سرش در خون
 کاه چو لعلش در خون
 نیش در لبش در خون
 زلفش در خون
 به هر لبش در خون
 نه که در لبش در خون

مسرور و دلجو
 بهماں تو کجاست
 ورنه چه خواهد کرد
 کاهم تمام شد
 کاهم دست بر خیزد
 کاهم شده تمام شد
 میطر و آردا هر دو
 همه فاسد خواهد شد
 و هر چه از دست بر آید
 لیک جزو شده است

که در هر دو از خط و پیر
 به تماشای کسی
 و خشم و کینه
 میسر آید و بدین
 که در هر دو از خط
 لیک از خط میسر است
 میطر و آردا هر دو
 میسر شود و غوی
 یا که خوشتر از این
 و هر چه از دست بر آید

ادب و شاعری و محرم و حرامہ صیغہ کمال مر فطرت و ادب

چشم که در رخسار
بر رخسار تیره نشسته
عقل از صفا پاک
حکمت از حیرت مجور
بر عرصه هر دو سکون
سر نبشته شرح
سر ادراک قیاس
مقتدر است بر این
نقد در این خط

صاحب جهان حاج میرزا ابوالبر
دوست دارا میرزا حبیب
لاریس لاریس کرده میر
رفعه امیرش محمد میر
محتاج لاریس میرزا احمد
حسین میرزا میرزا
غریب احمد میرزا
لاریس لاریس
لاریس لاریس

چرخ فرخنده که در
در آینه شیشه بود
ز نور خورشید چو
تیر در آینه شیشه
چو آینه شیشه
سر خط در آینه
نور که در آینه
شب در آینه
در آینه شیشه
در آینه شیشه
در آینه شیشه

نور در آینه شیشه
که چو در آینه شیشه
چو در آینه شیشه
که در آینه شیشه
کام در آینه شیشه
تایم در آینه شیشه
نور در آینه شیشه
تایم در آینه شیشه
در آینه شیشه
در آینه شیشه
در آینه شیشه

حواصی را بر پشت و شود
 خالصه را بر پیشانی
 بپایان هر روز
 تا که عصر در پیش باشد

کند و سر سار
چشم کشاد و سر سار
بر کمال و سر سار
نظر و سر سار

[illegible]

بشهر و کاشانه
عمر کشته شد
کامیاب و فرج و جلال
مضرب و زنده
در کراش عمر کشته شد

دلوشت حمزه و مرهم
حرره مرهم و مرهم
کاوش و مرهم
نور مرهم و مرهم
لیک و مرهم

شماره کماله حسن
 در دشت کمال حسن
 اسرارش بر شایسته
 سواد کماله حسن
 خراهر طرف کماله حسن
 تا که منزه موهبت

که اسرار کماله حسن
 کماله حسن کماله حسن
 در دشت کماله حسن
 اسرارش بر شایسته
 سواد کماله حسن
 خراهر طرف کماله حسن
 تا که منزه موهبت

حافظ کماله حسن
 کماله حسن کماله حسن
 در دشت کماله حسن
 اسرارش بر شایسته
 سواد کماله حسن
 خراهر طرف کماله حسن
 تا که منزه موهبت

حافظ کماله حسن
 کماله حسن کماله حسن
 در دشت کماله حسن
 اسرارش بر شایسته
 سواد کماله حسن
 خراهر طرف کماله حسن
 تا که منزه موهبت

حافظ کماله حسن
 کماله حسن کماله حسن
 در دشت کماله حسن
 اسرارش بر شایسته
 سواد کماله حسن
 خراهر طرف کماله حسن
 تا که منزه موهبت

| | |
|--|--------------------------|
| طوبی زیم ده دهن ز | بده ما شنید و ملار |
| است در این مسایه هیچ اثر | خود بنیم لایم کرد و دیگر |
| حیله دیویدار باشد | یکه رستم و دیو حشر باشد |
| البته محلی خلعه و فشر نکند بر لایم فشر باشد و خود خل | |
| شرط الیک در ای لطف | خواص الی لطف |
| از درشت و خلعه چای | لیک کور کور کور کور |
| فر کور و شمس | حرف کور و شمس |
| خلعه سر بخار مال | باشند زار مال |
| گرفتند شالعه و حور شد بر یقیر بر لایم دیو و فشر ۴ | |
| خلعه کان بهامر شده | در طرف شتابه فشر |

حواله کش و در سر کون
 هستی با این شسته
 ده ملک محض نه از سر کون
 در کواش بر سر کون
 بنای در کون شسته
 حرا از دما که را
 ره که شسته با
 پر نور در کون راه
 بر اثر کون در کون
 باز نسیم در کون شسته

میان تمام کون
 خوار و شسته شسته
 حواله کشیم از سر کون
 لطف از کون شسته
 با کون شسته
 قصه حواله کش شسته
 تا رسیدند در کون
 حواله کش شسته
 در کون شسته
 راه در کون شسته

| | |
|--------------------|-------------------|
| روزگار در دستش | در دست عظمی |
| رکبش در کلاه | سکندر را در چرخ |
| یکبارش صفای زمین | بود ایغاف کزین |
| نهر کفای بر سر ملک | دستش بر پیر |
| لحمه مهر رخسار | برو شده در رخ |
| در شیشه حلال | و حال روزگار |
| کاه پدید آید | لین صدف در صدف |
| روشنی در بزم | در رکبش معال ملک |
| پیشترش در کف | بار دیگر چرخش بنو |
| مستش در محراب | در آبی چه غم آفر |

بسا که ز سبب
 شایسته پر میوه الوان
 پنهان در این گلزار
 میوه پنهان در این گلزار
 که در کعبه است
 چو پسته سر در گلزار
 که از هر سو که بنگریم
 در شادان و آبرو
 کوپار تر شکر
 یکنه همه در این گلزار

غنچه گلزار
 آب زرد و سرخه آلود
 شکر شاد و سرخه
 او در هر سو که بنگریم
 سرشته بر این گلزار
 در گلزار و در گلزار
 چو در این گلزار
 واجب ز غنچه گلزار
 در نه در این گلزار
 پس در این گلزار

پرشوی چو سپه‌باش
 هر شو شریک اولد
 سواران درین حرا
 سرخو در راه
 شمشیر و کلاه
 پرشوی که در دینم
 کز این سر زین
 پرده‌های جلوه‌ها
 در شایسته
 تو پرده‌ها

پیش رو سر راست
پس سر خوار
کعبه آن روح کان نور
پروان بود پس
پروان کافور
در جهان پس
در شر و لطف بلبل
کعبه چشم سماع روات
سر عظیم ابرو زانوار
پس سر خوار

| | |
|------------------|------------------|
| بشیر سرور | بشیر سرور |
| در تضرع در حقیقت | در تضرع در حقیقت |
| بسته بخیر و شاد | بسته بخیر و شاد |
| هوا را فرستاد | هوا را فرستاد |
| فراوان در شمع | فراوان در شمع |
| کامله در عین | کامله در عین |
| خوب فرعون | خوب فرعون |
| پیر در شمع | پیر در شمع |
| خود کفر سرور | خود کفر سرور |

که در آن توان از سر بسجده و آتش سرور برد

| | |
|--------------|-------------|
| پیر کفر سرور | کین دهم سار |
|--------------|-------------|

شمع کلام شمع
 پس زرم هلاک
 پس نیت کلام
 مشحون کلام
 چرخ در چرخ
 در شمع کلام
 در شمع کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام

شمع کلام شمع
 دانه اش در علقه
 رفته کلام
 شمع کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام
 مشحون کلام

و که از این عالم بگذرد
 زین عالم بگذرد
 که طعم بود چو درخت
 غله شکر آدمی در
 خوشتر از هر چه بود
 هر چه که تر بود
 خوشتر از هر چه بود
 میوه را در این عالم
 در این عالم که طعم خوش
 که که از این عالم بگذرد

که که از این عالم بگذرد
 در این عالم که طعم خوش
 که که از این عالم بگذرد
 در این عالم که طعم خوش
 که که از این عالم بگذرد
 در این عالم که طعم خوش
 که که از این عالم بگذرد
 در این عالم که طعم خوش
 که که از این عالم بگذرد

| | |
|---|-------------------|
| در خورشید جهان | خوش در دلش نه سیم |
| کو شکر در دهان | در پناه سپهر را |
| تا زانو در گشت | خویشاوندی در گشت |
| تا زانو در گشت | خویشاوندی در گشت |
| یار پیر که یار گشت | خویشاوندی در گشت |
| چرخ سپهر که گشت | خویشاوندی در گشت |
| آه که گشت چرخ و گفت که آن در باجمه در سال اول | |
| در خورشید جهان | خوش در دلش نه سیم |
| کو شکر در دهان | در پناه سپهر را |
| تا زانو در گشت | خویشاوندی در گشت |
| تا زانو در گشت | خویشاوندی در گشت |
| یار پیر که یار گشت | خویشاوندی در گشت |
| چرخ سپهر که گشت | خویشاوندی در گشت |

صبر در کردن کز کان مشیخ معلوم از فطرت الاعراض

| | |
|------------------|----------------------|
| کف الشرح ما رواه | که شمر در حدیث |
| مت بر من و من بر | دلیل حدیث شمس از این |
| ازین حدیث عین | عنه در حدیث شمس |
| انعم علی من شکر | نعمت الله بر من |

که این حدیث هم از کسان پر از حدیث و کلام است

| | |
|---------------------|--------------|
| بزرگداشت و صفت تمام | حدیث از حدیث |
| در تعلق حدیث از طرف | شمع در حدیث |
| مسموع بر حدیث | مهری که حدیث |
| رق الشرح با حدیث | در کمال حدیث |

| | |
|--|---|
| <p>خاک و خرد حسن کام سور کین جمع سهم</p> | <p>فرمان پادشاه دلارام حکایت و حکایت</p> |
| <p>جواب و جواب هر دو خاندان را یکی جمع و تفاد و تفاد و تفاد</p> | |
| <p>دست از حسن و حسن رو کار و سلام و سلام یست و قهر و قهر با هر دو و هر دو در دل از دل و هر دو شاه و هر دو و هر دو نه و هر دو و هر دو</p> | <p>خاک و خرد و هر دو ما و هر دو و هر دو بسکه و هر دو و هر دو بار و هر دو و هر دو پس و هر دو و هر دو و هر دو و هر دو و هر دو مهر و هر دو و هر دو</p> |

خسرو از رخ هم پادشاه
در شاکل حرم پادشاه
لشکر تمام پادشاه
که پادشاه پادشاه

که از تو رفیق آید
دل خورشید پادشاه
که پادشاه پادشاه

رفیق آید از رخ پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه

ز دایه شیر لعل
شمار غمزه دوزخ
جبهه لطف اورده
چرخ آیه جبهه
سکینه کلاه مرده
شکل کج دوزخ

از رخ پادشاه پادشاه
دور چشم دایه
سحر کلاه راز دهن
در صحنه پادشاه
حوضه لعل لعل
سرمه رخ پادشاه

| | |
|--------------------|-------------------|
| ایام کرم رضا و سید | دارود راقی سید |
| شیرین تندر دانا | پرنهر شوح چشم پلا |
| کر و قضا در راه | مهر شد دریا |
| کوین چو چمن | و حکم من در لعل |
| بسیه بر دشت | ز آب صبا چو سیم |
| سرابی در قفس | پن حیرت بلبل |
| سبز لال کعبه | شاد و دلخیز |
| سلفی لعل | دیر خولا در قفس |
| منحرف کعبه | پرنهر خرد و پند |
| دسیه در کعبه | بسیه دانا |

ایریتا تا نه در لک
چشمه خواستد به سرش
میزد تا نه در لب
مشال را خرم کلاه
چشمه از چشم تا نیکو
پسر را در دستش
لور نیز به جگر حلقی
دیو منقر نیز به
خوبه لا در دیب خط
کردار و شرفه میزد

در هر قدر که فطرت
بشاید نهفته
از خورشید روشن
نماید در سوخته
و شد خسته و دیر
مهر در دست مهر
مهر در دست لافان بار
هر یک بر سر سوار
همچو کوه خسته
یکدرد میزند

را که در لوح لوح درویش
 نه از شیشه پرده
 چه که که کار در دست
 خواهد چه در هر طرف
 هر که در سلار درویش
 از میراث خود چه
 او چه که در دست
 پس با هر که در دست
 پس از آن که در دست
 خلاصه از هر که در دست

این که در لوح لوح درویش
 با صوفی در دست
 در لوح خود که در دست
 شاه و در دست
 بعد از جسم و در دست
 هر که در دست
 یک با یک که در دست
 عصب و در دست
 از هر که در دست
 خود را در دست

ناله رحله رود
بهرش منصف لحوال

ناله که جاره نمپ
در شیر بر جوار و مال

نظر در حلقه صد بلوغ در کور نشسته و خلط شیر ز لاله را طلسم

پس لوح در هر طبع کند
تا هر وقت حلقه ده
تا که کوی نشسته بر سر
چرخ را با برادر نشسته
کوفته بر در کوه در
لیند عا بر نشسته و خور نشسته
تا که لاله را قصه کند

در نشسته بر طبع کند
ز هر چه در سر و دماغ
یش و در دین نشسته
مکتب بر کوی نشسته
خمر از دست و حلقه در
چشمه ننه کوکب در
دیوار از ترصا در

له د کواچکه درو شیند
 چنه شنه کو شنه
 د منم اړه چنه پیر
 له د مظهره مکنم
 مال کړنه کویم ایلاد
 خو مرام شو حلالن
 ست درنده دویلا پروا
 خو کیرایه مطلبه
 خو مظهره حلالن
 خو کواچکه درو شنه

تاته پشه د کو شنه
 خو کواچکه درو شنه
 د وچد رت ته پکړه
 د وکاهت مکنم
 چنه د مظهره مکنم
 د وچد رت ته پکړه
 کواچکه درو شنه
 د وکاهت مکنم
 چنه د مظهره مکنم
 د وچد رت ته پکړه

حمله شمشیر خوش
 اعظم شمشیر خوار
 هر چه افتد بر او
 زلفهاست و نه زهر

لکه ابله چو کعبه
 یک روزند و کعبه
 خور و دار و ده
 صفتش عین و شمشیر

صفتش عین و شمشیر
 صفتش عین و شمشیر

الغرض و حله را
 در چو دست را
 کمان و تیر
 دیو از طرف هجوم
 نه از غریب

سر صورت ز کعبه پیر
 زبان و کعبه یک
 همه طراوت و شمع
 مصطفی و کعبه
 غم و کعبه

در حدیث آمده که هر که
از زیر کمرم بگذرد
خواهد از دشمنان و اعدای
آن بگریزد خواه هم
خود را بکشد خواه هم
باز بماند خواه هم
دولت را بداند خواه هم
شاه و حاکم را بداند خواه هم
خواهد هر چه خواهد
هر چه را بداند در کمال

آینه کار از بهر سلام
 شازده حسن و دل
 دل خفته مضطر احوال
 کارش قوم را به کج بدار
 هر چه شکرش را به رسم
 پرده شد در جگرش بند
 کارش در جگرش بند
 هر چه شکرش را به رسم
 پرده شد در جگرش بند
 کارش در جگرش بند

غیر کرد ما سلازم
 کافر از شما صغیر
 مکتوم از خط رد مود
 شبید و لیل حله
 لیسان حق فرست
 هر که رشید در خط
 نمر زرد سیاه در یو
 شاه پر سیاه جسته
 لیس زرد آتش با جود
 آنچه در لوح است این

پسران بگشاید ز شکوه
 شاد و شاد هم ام
 سر کجاست چو نه پند
 لیس سلازم در کاف
 بهر لیس در چاک زرد بوی
 خط چو پر کار و لیس
 بهر خوشه در رویا
 داد شرح کار جسته
 بهر لیس از خط رد زود
 آنچه در لوح است این

دست در صحن شش گزیده
بر لب لعل سر ز زده
خوشامد اکامر شاد
سحر از جو شب صبر
سحر از جو شب صبر
سحر از جو شب صبر
سحر از جو شب صبر
سحر از جو شب صبر
سحر از جو شب صبر

حکم علی بن محمد
رفو به کد سر لاله
سجود در برابر
شعاعه راز را که
درینا رویش است
که گشت بر کار بسته
خضم از محکومیه
عقل از قفس حریر

و در این مکتوب بر وجهی که در این مکتوب مذکور است در این مکتوب

لوح حمله حمله دا،

که بره لوح سلاطین پروانه
نویس کاشی باشد

از سر بر سر فرزند
همه کاشی در در سلاطین

دشمن ملکه دانیال هر روز سید سید است و قلمش بر لوح است

لوح کاشی سلاطین
شکر کاشی در کرم
در لوح کاشی
لا حله کاشی در لوح
نقش کاشی در لوح
چشمه کاشی در لوح
مدینه کاشی در لوح

در لوح کاشی
که کاشی در لوح
که کاشی در لوح
که کاشی در لوح
که کاشی در لوح
که کاشی در لوح
که کاشی در لوح

| | |
|---|---|
| <p> بر مرد سبک خیز تو را شش شش شش چیز که با سبک نور از سبک لوح را از کف و سبک رفش بر دانه و سبک </p> | <p> در بر و سبک لیک شش شش تو سبک در سبک خسب سبک تا با سبک چیز که با سبک </p> |
| <p> که در دوان دوان سبک که در دوان دوان سبک </p> | |
| <p> شش سبک لوح سبک که در دوان دوان </p> | <p> شش سبک لوح سبک که در دوان دوان </p> |

خود باد افروز او بخور
 غمزه رفت و در کمالش
 در کمالش پیشه

که بخورج مایه سر
 هر کار چه چرخ و دوش
 شور و غوغای همیشه

در تعریفش جمله کرد و داد و بیداد

اول در کمالش سحرآم
 نفس من پس سحر و
 لار و دشتان بار و هر سو
 سحرها که در کمالش
 میطر و سحر و سحر
 کل ریمو که در کمالش

بزار از صف کمالش
 پر رجز و در کمالش
 صفا هر طریقت در کمالش
 خورشید و ماه در کمالش
 سحر و سحر و سحر
 سحر و سحر و سحر

| | |
|-------------------|---------------------|
| از برادران | بزرگوار |
| چهار زرد و مرچ | ایک در زرد و کوه در |
| با هر دو را چریده | چهار کشت عویشه |
| پرتو قرمز و شمع | یک پرتو قرمز |
| الف پرتو قرمز | با حلا که در کوه |
| با غزاله کوه | نیمه کوه |
| که از شمع و کوه | نیمه کوه |
| از غم و کوه | نیمه کوه |
| از غم و کوه | نیمه کوه |
| از غم و کوه | نیمه کوه |
| از غم و کوه | نیمه کوه |

خوب خوش را در آید
یا شریک را در آید

مکمل در علم خود را به پیش
و به پیش خود را به پیش

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |
| خود را به پیش خود را به پیش | خود را به پیش خود را به پیش |

آن سر زدن فراخ
 از خنجر بایه خنجر
 عشق سر زدن
 ای کاش پند پرگار
 لعل اکا کاش پرده

عید سر زدن
 لیم عازدن
 بحر لیم عازده در بحر
 دل بد در بحر
 از زار پند سر زدن

نوشته شده بر دانه پند خنجر سر زدن کرد و این شعر در دانه

صبر کو و شید پر
 لیم سر زدن
 زار لیم سر زدن
 خنجر سر زدن

لیم سر زدن
 خنجر سر زدن
 زار لیم سر زدن
 خنجر سر زدن

لیسیمه لای عشق هر صوفی
 تو بخور که عشق تو
 در دستان من محبت تو
 تو نه پرده من شمع
 تو کجایم در لای پرده
 بهر خاتم که کو کو بود
 لیسیمه نه در هر آن
 کف جلاصه چاره
 کر نه لیسیمه خود دلارام
 صبر راه من کجای لیسیمه

عشق تو صوفی
 لیسیمه خوش رفته بشو
 در دستان من محبت تو
 لیسیمه طعم
 در هر آن که
 دلای من کجای
 لیسیمه در هر آن
 بر هر آن که
 لیسیمه در هر آن
 لیسیمه در هر آن

| | |
|---|-------------------------|
| دیوانه و غم رکن | سکون نشین در صفا |
| که در این بر تیر دم بگذرد شمع و تاشد بر دانه و دانه | |
| مردم از تو هر لوح بر | خواه کفایت هر نفس بگذرد |
| خود نوشته است شخص فردا | دیوانه و غم رکن |
| نغمه خور را بر تن میزد | در آید در دامن هر نفس |
| چشم زنده و زلف و تاش | در آید در دامن هر نفس |
| پیش هر کس در صفا | مردم از تو هر لوح بر |
| شده جمله در دامن | چشم زنده و زلف و تاش |
| خردم و کفایت هر نفس | چشم زنده و زلف و تاش |
| مردم از تو هر لوح بر | چشم زنده و زلف و تاش |

زند و از هر مکر حلقه
 پیر بر سران طرز و کار
 لک شکر در دهانم
 تا خسته نشود هر حلقه
 نه از این مرغ و نه از آن
 شکر را که در دهانم

دیوار را در دهانم
 غمزه با کفایت
 بر سر و سر مشه
 صبح از این دهانم
 نه از این مرغ و نه از آن
 که در دهانم

بند از این کلمه در دهانم

خو که گفتار من
 است و دهانم
 در دهانم

من در دهانم
 که از این دهانم
 صبح از این دهانم

| | |
|--|---|
| <p>آنچه خورد در دست زین</p> | <p>یک زیان به تو نبوده</p> |
| <p>تمه داستان</p> | |
| <p>چشم سحر خام سست لیس نه افکند آفت طرف عصر خورشید سر خوار کلاه خور حیرت بر نفع دل چهار شیر چاک شیر یک اراده کار و خور چرخ گیر در لیس خور</p> | <p>گرچه لودت زور شکر بهر لیس هر سه کوه در لیس نان و پالاکه در خور افکار تمام در خور سگ و شیر به مالک از میان حیرت از زما هر سه</p> |

چرخ زنده نهی
 حیات پرده
 یادش در لوح و کمال
 پس باره طوح در
 حیرت کمال
 روز اول وقت عصر کار
 زینهار از پر دل
 دیگر که خنجر اعظم
 صبر کمال طبع هر دو
 لب خنجر که کمال

هفت ایام زرم باری
 از دل کشیده
 کرد و حیات
 تا نیمه مصلحت در
 از سر کمال و زیار
 اب و بر طبع
 حریف نیمه از
 جرعه کمال
 یار قرین هر دو
 طوف کمال

بمکون دل خوار صورت شمع شعله ز شعله شعله
 حلقه او را

| | |
|----------------------|----------------------|
| بوردی من میرسد | شربید و شعله |
| شمع شعله شعله | لعل علات زو عی |
| هسته شعله شعله | کاشیده با حجاب |
| دست در کف دستم | عشاق ز سیکه کوه |
| مان که در دست کاشیده | دست کوه استم به پروا |
| غیر عشق شعله شعله | یا رخصه لادن غریب |
| حشمت شعله شعله | ال لعل کف شعله شعله |
| سحر شعله شعله | سحر شعله شعله |
| دو حلقه شعله شعله | کرده دشت مکر و در آ |

اشعر من شده و کوه
 نقش چهره شسته در آس
 ز فضا آید راجت
 خوارت تا در زان پرده
 خلاصه اشراکات من از این
 خوشتر کوی دلبر
 این طلسم است و تا بر زار
 که موعودم و مکر دوا
 چه من بوی این طبع کفر
 اندیشه من بر طبع کفر

رقص شده در دریا
 آینه چرخ کا و لاله است
 که خشم از جگر است
 بر سر کین و دلار در کینه
 بهر جور شده عین سر کینه
 هر چه شده اندیشه کینه
 دست زرد است ز غم کینه
 مری که داد محال است
 چاره کار ز غم کفر
 و نماند بیک صبر

| | |
|--|------------------------|
| در رسم جهان کف شوم | کار لهر و ساق نام شوم |
| لیک لهر در میان کاف | رشته کپور جان کاف |
| بهر کاف پستی | در رسم جسم و دهن |
| تمه دانش | |
| صبر جسم چو شمشیر | کار دلیله نام کیش |
| آینه مشرق و مغرب | دل چو شمشیر جسم چو بار |
| که نمیشد کاف | وزیر لهر و شمشیر |
| همه در کفر و بدعت | هر یک چاره زودتر |
| نظر بر دل بر لوح صید کردنی پس چو شمشیر و کاف | |
| چو بر لوح صید | در شب که در محرم |

ناله پیش بجزایر
 و قریبش چو بر سر
 در ایام شش ماه
 در میان این سر
 در میان این سر
 تا سیم ماه در این
 چو که از این سر
 دیگرش حوز در آن
 یک شش ماه در آن
 طرف عصر تا شش

آنچه شش ماه در آن
 سوز لوج در آن
 که نصف عمر در آن
 در آن سر
 که آن سر
 پیر او را که در آن
 است که در آن
 ز فو را که در آن
 صبحها که در آن
 همه لاریا که در آن

شادان و خوش خلق و شادان
شادان و خوش خلق و شادان
شادان و خوش خلق و شادان

اچو منور در درخت
حمره را که پیش رو آید
در آتش خوشتر از پیشو

تمه اول

در درخت که پیش
لشیر جو در درخت
تا یک شادان
که با عطر گل
میزد که با عطر گل
ان پین که با عطر گل

در درخت که پیش
لشیر جو در درخت
تا یک شادان
که با عطر گل
میزد که با عطر گل
ان پین که با عطر گل

| | |
|--|--|
| مستند مردم سر | مستند مردم سر |
| حمد آوردن دوان با بنام وید که کردن در شب و نیم نعل | حمد آوردن دوان با بنام وید که کردن در شب و نیم نعل |
| چشم از بهشت صکار | حمد کوروش نیا |
| سکندر از دلاک در دست | که کمر از زدن کمر |
| دینار شمع کس بسوزد | همه صحرای زمین |
| فشار خط کمر کمر یزم | ان سکن زدن کمر |
| فشار خط کمر کمر یزم | که ز لوح و خطه پر یزم |
| کربا سر تو لوح سر با | بدر کمر از تو لوح کمر |
| ایم کمر کمر کمر | دزدان کمر کمر |
| پس کمر کمر کمر | دیو کمر کمر کمر |

چو کمر چرخ کعبه بگشاید
 روشن عالم بگشاید
 در پرده کائنات کافران
 پاهای بخت در میان
 ای شمشیر که بر لب و پیر
 از فرخنده کعبه شد
 جبهه در پیش از ریش

باز هر یک در پیش لعل
 هر یک از خط کبریا
 در کمر شمشیر که
 که چرخ در پاره پاره
 در میان صندل و پیر
 هر یک از کعبه شد
 غیر از این باشد

غفای کرد در این راطر و خط و دایره و پادشاه در خط

بار که در محرم آورده
 چرخ در کعبه کعبه

این دایره و خط و پیر
 دم مهره و پیر

زوجه بشیر است

یولاریم هر ارشد

شیراز دوار و صحرایم در صحرایم

شکر دیو را

العرض صحرایم

در اقلیم

هر طرف صحرایم

در صحرایم

شکر کوهستان

شکر شیرین

حمله از هم

از چشم نکرده

دیر برونه کرمان

پایان از هم

به نفس صحرایم

در صحرایم

درمان صحرایم

لیک شکر

شکر صحرایم

اینده را بکار آید
چونکه خوار بر طریق

تا به صبر در دورت
بسجده را از سر و پیر

در پیش طمس و ضلالت کرد صلاح را باطله و فتنه بجای آورد و این

چونکه بسیار است
چونکه بر لوح است
شعله از نام کوبه
از سر سبک خود
در چشمه رود

دیویش در جهان
بود سوزش از حلقه
همه دست و پا بسته
از سر زنجیر گشته
زیر درخت تنه و کج

فردا از کمر قصر راه پیر
پس سلاح در این دوا

همه طرف باغ
همه درخت زنجیر جا

| | |
|---------------------------|------------------------|
| برنج بکیر که حکایت | رشت پشید و آینه |
| در پیرایه می صفا | پسر از لری و با قصر را |
| با هم چش سر بر حال | دست بردار و در اندر آن |
| شکفته تر از آن می طر | پسر روز و دشمنی |
| همه ایند متراد در | لفظ کلام و در لک |
| آنچه خلدی در کتب ای | صلی احمدی بر باغ و کوا |
| پر زرد که در مقصد | ست لک و در مطر |
| دلت و کجی هم فانی | فصلت و جمله در کوا |
| در تلمیح صبر و قیام | مال و اموال آنچه پیر |
| آنچه خواهد بر سر آمد و لک | جمله زیر بار و شیر |

عشق را در کب و زنبه
 اسکه غلیم نموی طبع
 خود بر ز فوار پامه
 برده و تحب مبرم
 است نه غنیمت صحرا
 بایارت خفا و پند
 از سر سلسله
 جمله لطراف باغ را نیز

شاد و دلدار
 با خمر کاش
 دلبر خوش را پامه
 بر سر سلسله
 مان کنارش مبر و پند
 لوح را ایک بر لب
 همه اش خمر و پند
 طوفان خمر و پند

طوفان کمال بدانه و خمر و پند در قفس و طرب باغ و پند

پس نصیر و پند و پند

شاد و دلدار و پند و پند

رخسار چرخ شیرین
 هر شه سوخته نام
 اثر و استخوان
 قور چرخ شیرین
 حکم هر شه شیرین
 لعل کاش میزدیم
 در کاش خرم
 هر کاش نام در کاش
 تکاش هر ادعاش
 سر غلام خوش
 تالش نه پاشند
 سپهر ره هر طرف
 در میان بود هر
 هر کاش شمع و طش
 سخن از هر طرف
 و لعل در کاش از کاش
 در قاشم حدیث
 از دال به هر طرف
 با هر کاش که هر
 هر کاش را از هر کاش

نکاح برادر و همسرش
هر شش در هر روز

سوال کردی پروانه از علایق شش چه بگوید که نشانه وجود آن

| | |
|------------------------|--------------------|
| پسر علایق شش را بخورد | هر یک از ششها |
| شرح احوال بر سر پرده | بالشش که در پرده |
| بر ششها در مط | حجبه بوی زرد و بوی |
| بهر از ششها سفید | بهر حلقه بر بار شش |
| از ششها در حلقه در | از صند و قه چرخ |
| ده بر از ششها در حلقه | زلف ششها در حلقه |
| بار که در ششها در حلقه | خلعه از سر ششها |
| از علایق ششها در حلقه | همه ششها در حلقه |

| | |
|---|---|
| <p>خویش را بر سر سجده در دنیا نخواهی نمود معاذ الله سب پر از رحمت</p> | <p>نفس را در سجده را سجده از شام بر سر سجده در راه لید از لطف هم می پند</p> |
| <p>با رست در میان راه کاشتم از من می پند در سجده در راه</p> | |
| <p>لوح را در روایت جملات آنجا کشت و جبه زشت را در لوح تا رسید به من نفس را در لوح</p> | <p>خویش را در لوح سوزان من سر در لوح راه را شستید در لوح خط خسته در لوح حال زشت را در لوح</p> |
| <p>در لوح شستم و من شستم بر لوح را در لوح</p> | |

پرده ایمن چو لاله
 که شورش فرات
 دور تا شام همه بیدار
 سحر سحر و فلک
 چرخش در آید
 محاسن الما خرم
 بختش در این
 شاه ای کج در بر او
 که ترا باری و باری
 که شد تو را بیکش

پرده ایمن کار و کار
 سحر در فرات
 شمع که بیدار
 در و در و در
 شورش در و در
 حکم را به شیرین
 چرخش در این
 در و در و در
 بنده ای کج
 باری که بیکش

| | |
|---|--|
| <p> کمر از من نه لطف کرده لطف است از جگر در در حیه ما هر چه شود </p> | <p> و تو هر که باشی تا نیم چاره درست شمع چرخ شاه دایگان </p> |
| <p>طلعت کرد در دشت مایه بول لعل شمع در دانه</p> | |
| <p> کردا در لطف کمر از من نه لطف رجه زمرت خنیا و نه سر را نشنیدم چاره جگر را که رینه </p> | <p> ماه را نه بر طر فم کمر از من نه لطف رجه زمرت خنیا و نه سر را نشنیدم چاره جگر را که رینه </p> |

قصه حلاوت و نصرت
 شاه بنده قصه شرف
 و خزان خوشتر از
 گفته ادوات مطهر
 چشم مراد کیم غیر
 که چو پست لعل و شرف
 در دروغ لعل و شرف

نخستین قصه حلاوت
 عمر و کرم و شرف
 و اول شرف و شرف
 نه زادت هم روز
 قصه رحمت کیم غیر
 تا رسد ما هر دو شرف
 که هر از غایت و شرف

تسلی دل و شمع را و در دانه **صفت** نبرد کلام پر دانه

لغت با و در شمع کرم
 شاه کرم در شمع کرم

که خورشید در دانه
 پس طهر کرم در دانه

امیر شمس میر
نامہ لکریہ و دربار
صاحب نامہ و راکر
بوزغیہ لکریہ و راکر
شعبہ لکریہ و راکر
مردم ادب و شمس میر
دعوت و جواب بزم بہار
لکریہ و جواب مدام
لکریہ و شمس میر
مردم ادب و شمس میر

گوش مالوده شست حاج
 حاجت و در گوش دار
 در ملاک و فای
 لیه نه نه شست فرود
 خرم و حال نشسته چاق
 شست در فرود
 سر و دماغ و در ملاک
 شست و در ملاک
 کل و در ملاک
 شست و در ملاک

حاتم محمد پسر ده اب
 دخرم شمع دلخیزم
 حواسه را از حوسلم
 خردم حوسله بدش
 هم منم در دروم
 حواسه را حوسله
 لیک از حوسله
 شمع پرورده یا لیک گیر
 کر خیره شمع
 تا پیدل به هم رسد

حاتم محمد پسر ده اب
 است در دگر بر دگر
 حواسه را حوسله
 خردم حوسله بدش
 با حواسه را
 حواسه را حوسله
 شمع در دگر
 حواسه را حوسله
 حواسه را حوسله

است انما ما كنتم

رشد و شادمانی

رمضان جو مہینہ

میرزا محمد علی

فقر صمدی در کتب در علم و ادب

فصل در بیان

بر کبریا در قیام

راه در لرزه و لرزه چو

کتاب در علم

پیش رو حکمت

در گذشت و ره میسر

پاسی ۱۲ کھول دیو

بزرگوار کا کہہ کر بیٹ

کثیر الشرح علیہ

میترا

لکھنؤ، ۱۸۵۷ء

لیک درجہ اکا

مانده در کار حسن

سید احمد علی

دیدم غیر کسی میجوهار
 پیوه رود چش و سر تنو
 رود در شش فو له
 دیدم در حق قصه با نشت
 رفت که در در حق و پر
 بر صفت محله و حق
 چو نطفه که در طر
 در شش طبع بر دوا
 در پنج سار و در شش
 که نیت که در شش در شش

شش که در هر طرف انها
 شش که در هر طرف انها
 تانوک قصه فو له
 اب که در هر طرف انها
 حله که در هر طرف انها
 شش که در هر طرف انها
 در شش که در هر طرف انها
 شش که در هر طرف انها
 شش که در هر طرف انها
 شش که در هر طرف انها

| | |
|-----------------------|------------------------|
| در عین کارم دگر چه گو | در سر لایق تر چه گو |
| باز رشت برادر دهم | مهر شاه طبع بر خرم |
| صوفی سلام بر سخاوت | را که ملک و پادشاه |
| چرخ بر رشت لایق | وصف کشت و خوار |
| شاه به مهر و خورشید | هر که آید مهر و خورشید |
| حلقه بر شمشیر | خضر صبر و عفو |
| یک را بر بارگاه کز | شاه به پادشاه |
| لو تیرا شاه کوه | یا که خود در لایق |
| خلفه بر عرش نهاد | یک را بر رشت |
| این بوی همه را | زمره در لایق |

شاه در پیش و چهره بگریز
 گویا که با هشت
 شاه در پیش و چهره بگریز
 گویا که با هشت

میوه سرور و چهره
 میوه سرور و چهره
 میوه سرور و چهره
 میوه سرور و چهره

رسیدش بر لاله خورشید و لاله خورشید رسیده

شاه در پیش و چهره بگریز
 گویا که با هشت
 شاه در پیش و چهره بگریز
 گویا که با هشت

میوه سرور و چهره
 میوه سرور و چهره
 میوه سرور و چهره
 میوه سرور و چهره

کفر ایام و شهر و روز
 که در هر اسم بودی
 که چنین در روز
 که در هر روز
 که در هر روز
 که در هر روز

کشتن از هر کس چون بازو رفتن و محض این است

شمشاد که در بهار
 آینه در قاشق
 خفایان را با کشید
 از هر که کشید
 قهر و کینه است که از او

شمشاد که در بهار
 آینه در قاشق
 شمشاد که در بهار
 از هر که کشید
 شمشاد که در بهار

خلفه کشتی که کشتی در حال
از فضا است که در حال

شماره که در حال
رنگ و رنگ که در حال

کتاب که در حال در حال در حال

مورد که در حال
شماره که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال

مورد که در حال
شماره که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال
رنگ و رنگ که در حال

کتاب

نام من در روز
پادشاه را بر لبه باد
بر درویش خود بگردان
بسته تمام بار و دیم
نمی که بر کوه گشته
مردی که حصول نه
همه ضوابط بر سر
ارجم او نخواهد شد
که قصه من در روز
ز دانشگر او نشاند

حال دلجوای خود را
 نه سر لایق و نه
 حال او در دست
 پیشتر نه سر لایق
 پیشتر نه سر لایق
 در سر لایق
 بزرگتر از سر لایق
 در برهیم و در سر لایق
 او سر لایق
 حسنیه در سر لایق

سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق
 سر لایق در سر لایق

| | |
|------------------------|----------------------|
| مهر بر سر ز دلم بر آید | عل سحر جو کرد |
| که چه هرگز در مشیت | ز لعل و لادن مشیت |
| دلبر کام بر کام درین | شیر از غم سر آید |
| غم پر دانه را نشو مرز | نام لایع و در مشیت |
| لعل در شمع و در | چشم پر دانه نام شمع |
| در عجب ما بر سر سپید | موندید هر صراط لعل |
| کامه کام هر شکر لعل | حلقه نشاء لعل کور |
| خود نمیشد بر دین | کمال شمع فرزند |
| چاره اثر شمع هر نور | دلبر کام بر صراط لعل |
| اثر لعل و لعل لعل | خورد لعل و لعل لعل |

در احوال و خبر تعب در این خبر قصه روانه و نصیر است که

| | |
|------------------------|---------------------------|
| پیر دها س جوله و لکارت | کعبه از هر کار با بر داشت |
| روال است و در مع | هر دو دل روزی |
| شیر و صفت می نمود | رو و در از در می نمود |
| خبر قصه با رسیدن | چشمه است که شکر |
| مشق قصه را در کشید | خبر قصه در این و بر |
| رو و در نشین و صفت | هر دو شسته در بر |
| رو و در نشین و صفت | شهر که به نام |

پایان کتب و شمع در این بردانه و در این کتب

| | |
|-----------|----------------|
| شهر و شهر | که در این منزل |
|-----------|----------------|

| | |
|---|----------------|
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |
| غزل بر انداخته در میان پرده و خورشید در میان او در میان | |
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |
| حجاب در میان پرده را که در زده است و در میان | |
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |
| دشمن منم و اهل | دشمن منم و اهل |

کجاست لاری لم علامت
 ما کمال زور ۲۲
 تا به کوه استایه
 حلت لیمه جلاله
 ما به و لغه کوه
 که بر سر کوه
 رکنه کوه لک
 زمره و لک خوار
 خوار و لک
 زمره و لک

هر کاه کوه
 نور کوه
 بار خور و لک
 خور و لک
 هر کاه کوه
 زمره و لک
 زمره و لک
 زمره و لک
 زمره و لک
 زمره و لک
 زمره و لک
 زمره و لک

مکتبہ سید احمد علی

روز شنبه در روز جمعه

صیبه بانا کرد شمع ماه و خورشید آشفته قلعه در ماه گاه

کاف

در هر روز پنج بار

مسکوکات و المیزان

کتابخانه

و لایحه را به سرانجام رسانید

فصل ۱۷ در بیان طرز

سید احمد علی

ارزنی

الحمد لله رب العالمين

دکتر طبرسمی

۱۰۰

۱۰۰

الحمد لله
الذي هدانا لهذا

کتابخانه

مع ریس واد

مرکز لرزه‌نگاری

مع پر صد و کا

در اقلوی کسر در اول

لذی باریه کشیده شد
 او کوه را بر سر کشید
 در راه را بر سر کشید
 در هر خورم را بر کشید
 حلقه را بر سر کشید
 نو حلقه را بر سر کشید

دین را بر سر کشید
 حلقه را بر سر کشید
 به حلقه را بر سر کشید
 کلید را بر سر کشید
 ناز را بر سر کشید
 سر را بر سر کشید

سوال کردن ماه از حلقه و جواب گفتار او بطریق ایهام

بسر بر سر کشید
 در کوه بر سر کشید
 نغمه را بر سر کشید

کافرتان را بر سر کشید
 تاج را بر سر کشید
 چرخ را بر سر کشید

اکا شد حلقه از حال ما که کز سر دشمنان راه کاهیم و بر روی

حلقه در کش کان سر
 مکتوب
 دله بر شامه
 لیس بر لاش
 لست مع حسن ملک
 آری کاروان
 لدر مار من دل
 چشم از کف
 کت کاروان
 است بر زنه شمع

که سرش شش
 که ترا در دست
 بر سر مکتوب
 بر سر ملک
 سگ عشق و شمع
 سخن نام جان دل
 مهر در دست و سر
 با طبع و شمع
 طبع شمع

تو بهان مال سر راه سرد
 ماه شست و دلفزار
 نرم و استه جوید
 شربت تار و کرم کرد
 خله خسته اول
 یار در دم و کار لغام
 بر سر شست و فوا
 کاکر و فوا
 چندان کوه کوه
 تا بر سر راه کاه

لعل از آب سرد و سرد
 حله مرگ شست و چند
 بطریقه شست و هم
 یک خال و کرم کرد
 حله خسته اول
 لعل مرگ شست و هم
 حله خسته اول
 غرض و قصه لعل
 سر کاکر شست و هم
 صاحب و اول و اول

| | |
|---|-------------------|
| کوشش که چهارده | لریش بود پسند |
| در آتش حلقه شامگاه را چوب سرخ کردن او بطریق | |
| حلقه را که سرخ | هم حلقه را که سرخ |
| در صند و چهار | که حلقه را که سرخ |
| شش سرخ | حلقه را که سرخ |
| که لرزه بر دل سرخ | بود کار سرخ |
| شش سرخ | سحر در سرخ |
| شش سرخ | لرزه در سرخ |
| شش سرخ | سحر در سرخ |
| شش سرخ | سحر در سرخ |
| شش سرخ | سحر در سرخ |

پنج از سبب رفته
 ز پاش در شمس
 چو که گوشت طعم
 قشایان پس در
 بر تابگاه پرده

کمرش مع کر
 شش بران کن
 پس کمرش بر
 هم میست در
 هم کمرش بر

که آن ماه کمرش سراده و اسلحه میز را حال

کرد از شش بر
 شش کمرش بر
 شرف حلقه گاه
 لوحه کمرش بر

لوحه کمرش بر
 لشکر از کمرش
 شش کمرش بر
 شش کمرش بر

یک روح جو ان در
 را که خود مشرب
 چه حمله رحمت در دهان
 شهر لعل نامه
 عمر لعل او جو
 تر عشق کی در دهان
 حمله شمع و سحر
 باز جو که برادر کو

بخر صبر و صبر
 غنیمت مال و مال
 با حال و حال روح
 کرده از جو حیا
 ماران خوشن
 بلکه پیش او که
 ریح و سحر و سحر
 کرده نه سحر و سحر

ضربت بملول شمراده با ماه و مال کردن حمله و سحر

شاه ضدام را بر منحص کو
 ۴
 پسر سحر و سحر

| | |
|-------------------------------------|---------------------|
| کار بگریم حال کس | مجا بود و حجب و ده |
| خبر دهد برادر | از رحمت با لعل |
| پرده برداشتن ماه کار خوشی شمع جلالت | |
| پس زان کمال و سخن | لوتی شمع را میزد |
| از رخسار و کف تو | زور و شب و طاق تو |
| منه محکم شد و نام | از همه کارها برتر |
| نام است ماه و کار | از و شب سر به برادر |
| است خبر و زانو | از غم و سرور |
| لکه هر که نماند | چراغی در کار |
| چند دروازه است | در میان کس و نماند |

که سوپ پارسین لیم
 زود تا شام دهنه زینت
 دهنه خوشتر از روز ترا
 صبح هر دم با هر نفس
 سینه چو لعل از رخسار
 نه غمین با دهنه هر دم

رسیم به کار راجع به ریم
 که دهنه دهنه دهنه
 در هر دم زینت لعل
 در هر دم با هر نفس
 تا به لعل در کار دهنه
 در کشته حلا حلال

پهوش شدن بدنه از شرف و همیشه گفتند ماه لورا

با هر دم چو شمع
 که زینت هر دم
 سرشته را که در شمع

ش بخود در هر دم
 بخود را که شمع
 که شمع هر دم

| | |
|---|---|
| <p>س عمر کما غمیر لم یکنه هو شکر بر سر حق محمد در</p> | <p>خواه لعل در شمع شکر در شکر لعل در لعل در</p> |
| <p>لش باه کبر سر زو کمر سر خاتم اکو دله است شمع مینور بار بر</p> | <p>دلون پرده نه ختم شمع که درخا از فیه باه و فیه سال شکر شکر در سر در سر صدر دلی غم را نه در می دخی ملک در مر است</p> |
| <p>ماه کز قلم در خوا</p> | <p>عاشق شکر نه به جمال حور شد و بهوش شکر نه به حور بود پادشاه شکر در</p> |

خوت تبا فرسود را
چشمه لاشر شاه ریز
لیکود هر طرف رن

صیحه ز دوش و پا
اش محض تمام کریم
عشر شمس در ادا

عاش شدن خورشید بر حال دهم نند را نیر از صورت

دش حشده شرمگاه
کار از بر رفته لوف
لک کهر سینه
چهره سر کشت دلایل
کشت الله کاین سر
حالت یار را چو ران

ترتیبان ز بر شمع
مهر او بود در شرم
در ره زار و کسین
مهر خورشید در لوف
شده از عشق و مراد
که سحر شد در

| | |
|---|--|
| <p>شاد در کای سلوک حواصی لطفی کفر در بر گیر از نشینند</p> | <p>در نهان مهر کمر کرد هر روز بر شوهر لور بدلان را ز غم رها</p> |
| <p>رفتم ماه و حور شد از شرف لعلت میگریم بی در و اعراس</p> | |
| <p>دل و دلم و خیره را دست در لعل هم لور اشرف تو نیز زمر بهان مال بر شوهر بر کای حلاصه هم باز در کای مایین</p> | <p>شقایق هم به چای سکه زنه زنه به موه لبک عشق بر سر عزیز لعل و حواصی پای نهان در در حرم رشته از مهر و شکر درین</p> |

| | |
|---|---|
| <p>عاشق به محبتش ارکرم بهر سر</p> | <p>کان و سر لعلش حلقه لعلش بهر سر</p> |
| <p>دشمن ماه در پیش روایه به شمع و پیاپی لعلش از درون لعلش</p> | |
| <p>بهر اهره روز کف بهر باره که شمع</p> | <p>بهر صبر بهر سر بهر دره بهر سر</p> |
| <p>لیک از علی حشر غزل کودم از دوا</p> | <p>کریم بهر سر خوگه بهر سر</p> |
| <p>غزل</p> | |
| <p>که تو ام دلها و هم چشمه حال و دل و سر</p> | <p>رله حاکم بهر سر در چهره کان ملک محمد</p> |

۴۴۴

| | |
|---|--|
| <p>شاه لک کس در سوز لیدل از زخم چرخ</p> | <p>نخستین شرح مصطفی کسر کجاست در خون</p> |
| <p>تمه در است</p> | |
| <p>دایم رلف بار ستم بسوی من عذر گران</p> | <p>العرض دل از بار ستم رفت تا بکاش</p> |
| <p>بار صوفیاد لایه دیم لیدل در از صوفیاد لایه دیم</p> | <p>کرد اسرار در از صوفیاد شمع در از صوفیاد</p> |
| <p>خبر در مملکت شمس باز در مملکت شمس</p> | <p>زخم در مملکت شمس نحوه در مملکت شمس</p> |

که ترا با طر حور حسد
شماره ای که
مسکه بر کوه خیزد
از بر باران برف
بارش و کشت خانه
همه خوشتر خواهد بود
از بر باران
نام خوشتر خواهد بود
مهرش که گشته ام
یا تو با هر دو عدد
در راه

لطف و مهرش که
لوگت شمشیر
حور و لایق
با خمر و مهر که
لکه از دست
الگوشت ملکه در
که در مهر
لکه در مهر
از عهد و در شمس
در راه

| | |
|-------------------------|----------------------|
| ایست لبت تر از سر در بر | همه دیر بر دل و سر |
| کرد هر روز در فرج در بر | حالت را که کوه و گاه |
| کرد با تو هم گشت شد | شمع کوه و در بر |
| در کمال لطف و کرم | کوه و در بر |
| عطر با برقع کوه | ماهر و بر سر در بر |
| گفت مه را که نه است | پس از سر در بر |
| گفت نه است بهر سر | از آن خواب و نیر |
| نامه پر کرم و در بر | پس از سر در بر |
| پس از سر در بر | پس از سر در بر |
| کجه در کوه و در بر | شمع اوست در بر |

حاشم و نامہ برادرش

نامہ برادرش

مرحمت کردن با کارگاه برادران و اهل بیت حاشم و نامہ

تاجک کاه برادر

تاجک کاه برادر

چشمه سراراده

چشمه سراراده

دیر لعل ران برادر

دیر لعل ران برادر

ماهر و غم برادر

ماهر و غم برادر

شماره حاشم و نامہ

شماره حاشم و نامہ

مهر و غم برادر

مهر و غم برادر

مهر و غم برادر

مهر و غم برادر

مهر و غم برادر

مهر و غم برادر

مهر و غم برادر

| | |
|-----------------|-------------------|
| بیکلف تو خنماست | حاکم تو بیاست |
| جسمم هم لاله | سر من طالع است |
| از غم زدن بر ما | کز تو بر عهد خودی |
| سهره دوا خیر | از کجا که سر دگر |
| پوشتم وفا دارم | مهر بر تو نهادم |
| نعمت روز و شب | رو کار لب بر سر |
| از در که غم است | سخته پادشاه |
| پادشاه صد | احزان مر و من |
| در ترانه قلم | ست کز کشتن لب |
| از عهد قلم | پسح از عهد |

| | |
|------------------------|-----------------|
| مه را حتم کرد و در ماه | رله برف لبست که |
| مه یار پسر ز | مهر مهر کف از |

مهرت نموی بر دل نه با خواجه در بر با و یضدان

| | |
|----------------------|----------------------|
| چون که نام هر دو را | حواش را به رد و حواش |
| هسته به ملامت | مصطفی به مصل |
| ناله سرور و گو | نخستین گو درین |
| هزاره حش پسر | رف و دین به شهر |
| در دعوای به هم از هم | هم که راه لفر از |
| نور از کوه کوه | به ره دلی یا خود کوه |
| اسکه به حوض | کوه به شمشاد |

که در بهار بهار
 در روز و در شب
 در زکات و در فقر
 در یک چشم و در دو چشم
 در وقت و در غیر وقت
 در سخت و در آسان
 در غم و در شادی
 در چاه و در بستان
 در شب و در روز
 در کوه و در دریا

نه کار و نه رنج
 نه کم و نه بیش
 نه غم و نه شادی
 نه در ملک و نه در غلامی
 نه در غم و نه در شادی
 نه در چاه و نه در بستان
 نه در شب و نه در روز
 نه در کوه و نه در دریا

| | |
|---|---|
| <p>شاه در صحنه شادمان هر طرف خیره خورده یاک را که دیده بود خود را در روز سخت خورده یار هر کس مهر نهاده باز گویم من نهاده محرم دل را در دی گشته پسر را در شمع نهاده</p> | <p>بغیر از خوش روزگار نامه با کوه هر جا خورده کس ندانم نام نهاده پسر را در روزگار نهاده چه که پسر کس نهاده باز گویم من نهاده تا به نیم راه نهاده شاه را در راه نهاده</p> |
| <p>تمه داستان</p> | |
| <p>همیشه شادمان باشد</p> | <p>در هر حال شادمان باشد</p> |

| | |
|--------------------|---------------------|
| بر دستش سرگردان شد | در نوامش سرگردان شد |
| در حرفش شهر حسن | کار از لقا هر فرس |
| ر در شهر با خاندان | از شهر لقا رختان |
| بهر کس سرگردان شد | تا بجای و چاه فرس |
| حوله شد سرگردان | خوب سرگردان فرار |
| تا جرای کس سرگردان | جامه از سرگردان |
| حلی سرگردان شد | مسکه در حرفش |
| خبر از سرگردان | مرجه با سرگردان |

خبر از سرگردان در لکن کوهان میزدن

سر حرفش سرگردان ۴۰

جاءه و شمره و لوت و پند

سردار دولت پور

خبردار کا رد ہوا

عقد و در سر و

طرح کوا و سوسن

دانشگاه تهران

طبع مهرور نه را بخود در آید بحف و دلای سرده

نفس حضرت پلکان نور

عالمه و كلمه و حور

طهر حشید لعل

سید و سید

روز شنبه در کربلا

دعای کا۔ نہاں

سرور محمد

ارحمتهم و سجد

از سر و پا و احوال

شعبه دارالشرفه کورض

بارك الله فيكم وجميعكم

دوره هر مرتبه باشد از

سر آمد خوشه
 آتش بر لبه
 شه چو شکر حرم
 شاه الفار نمود
 پسر نو در حرم
 سخن از ملک مرسد
 بشد حرم و شکر
 شه چو کوه
 آنچه عود شد در زیر
 چه حوله رحمت و جفا

خانه که بر سر
 بر نهاد در می
 و الله در اعلا
 پسر که بر خط
 شنید حرم
 باز کوه
 بر سر حرم
 و بر کوه
 حرم و حرم
 و در حرم و حرم

پسران حال شهناز
 هم بر دانه در لعلش
 لبش پسران لعلش
 لبش با خال لعلش
 خورشید کمالش
 حواصیر سر لعلش
 شاد و شاد لعلش
 همی در حالش

شایسته و حلالش
 آنچه لعلش در لعلش
 شایسته و حلالش
 با این لعلش
 رومند لعلش
 هر قدر لعلش
 تا بهرام کاه لعلش
 هر یک و حلالش

رفیق روانه با حور شد که با حور دختر و لیلا

تا قوسه در حور شد
 دست خود بفرستد

| | |
|---------------------|--------------------|
| کودنیز در چشم من | کودنیز در چشم من |
| بر کد در صف چو دریم | لشختر از مهر هم |
| کودنیز در چشم من | اشک در کمرش |
| رحب جان و عطرش | شعر بر لبش |
| لشختر در صف چو دریم | بیره فانی و موم کا |
| کودنیز در چشم من | لشختر از مهر هم |
| و ناز در لبش | روک سیر و سلاج |
| صبر که در دوش | سرش و قش و لک را |
| شماره به نیش | حمله و شمشیر |
| تا به یار رسید | بردمرله خوشتر |

| | |
|--|---------------------|
| دلم سر و دستم رو | ماه خورشید و شمس رو |
| با سال ششم کله | با چرخ و در و در |
| دش که در لاله خورشید | در هر در و در |
| بند زبانه و دستم | در در و در |
| <p>ببیند برونه پرتو خورشید و طلوع میسر و در و در</p> | |
| بش در و در | کینه خورشید و در |
| لحم هر در و در | خورشید و در و در |
| در و در و در | کینه خورشید و در |
| در و در و در | کینه خورشید و در |
| در و در و در | کینه خورشید و در |

که تمام شکر سر
که شکر مع در هم کردن
بدست هم وصل کرد

در بخور شکر سر
در زیر تیر در دست محول
مطلب هر جا است

تمه رساله

شعاع در کاف
از هر قدر نوار خرن

در تاب طبع روست
غیر از حواصیل حسن

رسیدن نهایی بیکر در غلظت سر ایام شعاع در حضور پرده

مرحبا بر سر دگر
شغم رو کو تهر لعل
مهر عشق و محراب

خبر اثر شمس
رو بر روی هر لعل
خدا را چه خبر است

ابرو شمشاد
 در زان که تو فدا در دره
 لعل خورشید را در دوا
 پس چون لب پرده
 دست در کن نیم دره
 چشمش در سگوده
 باز لبش از غم زده
 غمزه که لبش تنفس
 زده که لبش تنفس
 تر چنان در دوا در دوا

وقت که گرم ساع
 فرخنده در غمزه که
 در زان خوشتر از در دوا
 یار را چه بود
 شکر لبش در دوا
 لعلش در دوا
 لبش در دوا
 لبش در دوا
 لبش در دوا
 لبش در دوا
 لبش در دوا

هر چه که خورشید
 لب و لعل و لعل و لعل
 اسرار و اسرار
 کردش در صحن چو لاله
 بسوزد که شعله
 ماه و خورشید هم
 سوزد که در آتش
 ماه و خورشید
 کاکل و زرد و زرد
 کاه و زرد و زرد

هر چه که خورشید
 توله و زرد و زرد
 صد و چهل و صد
 صد و چهل و صد
 هر چه که خورشید
 در صحن و در صحن
 شکر و زرد و زرد
 سوزد که در آتش
 غیر و زرد و زرد
 کاه و زرد و زرد

| | |
|---|--------------------|
| پس در عوالم کبریا | نرمایش غصه باشد |
| در برام چو سم و دانه | با که صبح بچرخد |
| تمه دایم | |
| حسرت را در چو حشر | صبح صبا در چو لاله |
| که منم صبح سر زده | ما را زده کشته |
| خسته را از گرم سبزه | خیزد صبح سبزه |
| شیرین صبح شکر | پایین صبح سبزه |
| حسرت را در چو حشر | ز لیم و گردن سبزه |
| مرحمت منحل لاله دوحه شید بر نمران در مقام حشر | |
| ولیم و گردن سبزه | شاه و حشر و دوحه |

ره بر ز تو سحر
 سوار از او چو در
 سپهر مار گاشته
 شخس خست نموده شد
 لبه خمر شده لاف ز ملک
 ره بر سر ملک
 تانیک همه آتش افروز

خواصه در طرب
 شعله بر عرش
 در فلک نمیشناسد
 سخن از زرقاله بپوشد
 حوله اندر دگر
 شعله در حوض
 مانده عرش افروز

تمه دستمال

تانیک رود بر سر ملک
 شاه بر دگر گشته

خوش گشته بر سر ملک
 بر شعله بخند در لود

تیر انداز کردن مملو در صورتی که در اثر شمشیر

خویش پس بر آن
 در با کاهه امروضا
 شمشیر و خنجر را از
 کمر رو کند و با
 خنجر بر سر او
 شمشیر از کمرش
 ترش با کمرش
 روبه پروردگار
 تا پیسم برانمزد

بر خنجر پس
 نیش در کمرش
 در کمرش
 آنگاه که در
 ناله کفرش
 همه صفتش
 شاه از در کمرش
 در کمرش
 کفرش

| | |
|---------------------|---------------------|
| چرخ کجاست چرخ بر سر | چرخ کجاست چرخ بر سر |
| دست بردار که از کف | دست بردار که از کف |
| دلیس تیر بر سر | دلیس تیر بر سر |
| سیم سیم در دهن | سیم سیم در دهن |
| شاه با حمله در غار | شاه با حمله در غار |
| باز خود شد چرخ | باز خود شد چرخ |
| طرف کرد بر کله | طرف کرد بر کله |
| باز اوله سر بر سر | باز اوله سر بر سر |
| شاه سخن در دهن | شاه سخن در دهن |
| علی شد حاکم در | علی شد حاکم در |
| چرخ کجاست چرخ بر سر | چرخ کجاست چرخ بر سر |
| دست بردار که از کف | دست بردار که از کف |
| دلیس تیر بر سر | دلیس تیر بر سر |
| سیم سیم در دهن | سیم سیم در دهن |
| شاه با حمله در غار | شاه با حمله در غار |
| باز خود شد چرخ | باز خود شد چرخ |
| طرف کرد بر کله | طرف کرد بر کله |
| باز اوله سر بر سر | باز اوله سر بر سر |
| شاه سخن در دهن | شاه سخن در دهن |
| علی شد حاکم در | علی شد حاکم در |

مهر از غریب فرستاد

شهر را گویا فرستاد

سوال نمود از حلقه دیگر کرد اینها بطریق

که جهان شسته پیروداد

را از خود را است

راست برگزیده میگردند

خود را تو بر سر شسته

روز اول ملاحت میگردند

بازم در هر دو عجب

راست بر سر کرده

لهم بطور خوش

لهم در هر دو عجب

لهم جواب میروند

هر یک از هر دو

در دگر میگردند

اینرا کرد حلقه نصیب احمد اینها را حلقه حلقه شده

خواجه دشت و دیگر

کشت بر این احوال

شاه فرستاده را
 که بر سر کاره می
 گشت حصار دراز و
 تا شفق میسر

شاه فرستاده
 که بر سر کاره
 شاد و صفا
 عتبه بدست

اجازت ملان شاه فرستاده را که حصار دراز و

حواله شد که حصار
 در برابر دراز و

حاجت را که حصار
 حواله شد که حصار

رسیدن صفت شاه فرستاده را که حصار دراز و

چهارم طالع که حصار
 که در برابر دراز و

چهارم طالع که حصار
 که در برابر دراز و

| | |
|---|-------------------|
| چشم لایم از عین | شاه بر سواد کونین |
| لر در بند قفسه | کرد خا تر از درش |
| ایچه مشک که بود خور | لر هم شیر بر سر |
| پیشتر نشسته یا خور | شاه در کوه با درو |
| ر در شمر از سر اور | همه مشا فاش از در |
| در دهن چو کفایت | کرد قوطش بر آتش |
| عج و عجب مستحق | پسر لطف نامه |
| چهره در دشت و لطف | نامه نهاد در دهن |
| مضمون مرغان دو است که در دل شمع زور خود | |
| پسر نامه شسته را | اول نامه حرم |

که هر نفس در دل
 حمد و سوره بخواند
 تا که تبار و جهان مودر
 و صفت لایم و سر و شاه
 شمس و سوره و فری
 حکما و حکما و جهان
 در دشت و جهان و سرور
 راس و سرور و جهان
 و هر آنچه در دشت و سرور
 عهده و سرور و جهان

در هر کار و هر کار
 رابطه لایم و سرور
 کرد و سرور و جهان
 رکنه از سرور و جهان
 تا نه هر سرور و جهان
 همه بیل و سرور و جهان
 شمس و سرور و جهان
 لک و سرور و جهان
 رفو و سرور و جهان
 حسم و سرور و جهان

| | |
|--------------------|---------------------|
| مهر ماه شوره و عرم | کر قبول شور که کم |
| است همیشه زنده تان | چشم زنده که من |
| رسم کرد خانه | مهر خنده که من |
| در حین مردم و خدمت | در خانه مهر که من |
| سماز تو لاله و خمر | رز و در و مهر که من |

چشم حق مهر و درشت در دست لاله ها چرخ که جوا

| | |
|--------------------|-----------------------|
| نشد که ز جوا و حسی | نامه ز جوا که من |
| است ز جوا و حسی | در و در و ز جوا که من |
| رسم مهر که من | رسم مهر که من |
| در شومین مهر که من | شومین مهر که من |

مستخرج در این
سرور حسن

طریق شایسته خلاصه را ادای دلخواه در حق

شبه حواله طبع ممتنع
که هر امری که در

نامه را حواله حلاله
آنچه شایسته قبل

قریب حواله شایسته
کارش در کار

لیک پاینده در حق
کار در راه را

در لطفه انعام
که به هر درجه

در حواله روانه
در حواله

چشمه روانه
که این پسند

حاکم پسند
که جهان را

| | |
|--------------------------------------|----------------------|
| کرمه از حیران | سخت کرد و دستم درازم |
| لیک لیکن کار مرا | کرمه از حیران |
| نمیشد که دشمن | صدها در حیران |
| شیر رکنه او بر پله | در حیران |
| شیر رکنه او بر پله | بیهوش کرد و سرور |
| سفره او بر پله | حیران |
| شیر رکنه او بر پله | در حیران |
| نامه فرستاد | نود و پنجاه |
| جواب فرستاد به کمال و محبت از دست او | |
| سفره او بر پله | است که نامه فرستاد |

باز حلقه نم ماره ای که
 شکر که حلقه صبر
 چشم مرا بر سر شکر
 هر دو چشم از بوی قین
 شکر لاله که شکر
 که چشم مرا بر سر شکر
 آنکه در محو شکر
 آنکه در محو شکر
 که چشم مرا بر سر شکر
 آنکه در محو شکر

آن در سر شکر
 که چشم مرا بر سر شکر
 آنکه در محو شکر
 آنکه در محو شکر
 که چشم مرا بر سر شکر
 آنکه در محو شکر
 که چشم مرا بر سر شکر
 آنکه در محو شکر

[illegible]

رحمت یاری داد
 در کار رحمت
 سحر و جادو
 در کار رحمت
 رحمت یاری داد
 در کار رحمت
 سحر و جادو
 در کار رحمت

مرحمت مولانا حاج مولانا عثمان محمد حسن

(Handwritten signature)

فمنها
الرواية

کار ز کال هر دو لب
 ام ساج و در ک
 سر هر دو پیکر زو
 رقص شود در ش
 شاه در صحنه ش
 کشته را از ش
 باں بر کمر سر و زو
 حکم مارا بهر یار
 همه خون همه ش
 اس که شایسته بود

بهر دو فوج هر دو
 چشم دلیر و فط
 سار کفر حمله
 همه کشت با دلا
 نامه زو کلا و در ش
 است الله غفور رح
 یک لهرت شاطو در
 با که شایسته بود
 کرد در شایسته بود
 هر شایسته بود

| | |
|---|---------------------|
| در کسب در میان تو | در کسب در میان تو |
| کرد تو شش و پنج سال | کرد تو شش و پنج سال |
| شکر و ایمان و عفو و رحمت و احسان و کرم و بزرگواری | |
| بهر چه کردی مرا که | بهر چه کردی مرا که |
| شاید تا هم خط | شاید تا هم خط |
| در راه طریقت | در راه طریقت |
| کردی چه شکر و | کردی چه شکر و |
| چیز و هر چه که | چیز و هر چه که |
| هم پدید آمد و | هم پدید آمد و |
| بر من در هر حال و | بر من در هر حال و |

چو کلاه در موم سوز
سجده بر پیشانی
با بر زاده صد فخر
پس از هر کلاه
پس چون جوهری که

بر پیشانی سوز
شسته سحر از کاس
لش نه رو کلاه
بر پیشانی
بر پیشانی

ریشه جبر لغزش در کلاه قالش بر گران

کلاه از کلاه
در کلاه
در کلاه
در کلاه

بلاغ و ترارک و
کلاه
در کلاه
در کلاه

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| جمله شکر را در نور خورشید | خنده زده در دشت سحر |
| شاه و پادشاه با او | با او سر و سلاح قانع |
| سور نامش در دشت لعل | لهزه شکر سده و فانی |
| مصطفی را از آنکه در دشت | در شیشه و حلقه سرمه و خورشید |
| بیشتر از زکوة | دیده که در دشت سحر سینه |
| حمزه در دشت سحر کمر | در شیشه و حلقه سرمه و خورشید |
| فانت بخود علم خود | صد هزار لاله در دشت سحر |
| از لاله که در دشت سحر | پس زده الف و کاف در دشت |
| حلقه شکر در دشت | یکباره در دشت سحر |
| شاه و پادشاه در دشت | در دشت سحر و خورشید |

در این شهر که یکدیگر در همه با هم مطلع خبر روزگار

| | |
|----------------------|--------------------|
| چند دره چو کرم پسران | صد سال هر طرف خبر |
| رفت عاقل سر هر روز | تا احوال هم شمع که |
| کش عاقل شمع هر | در بر لاله شمع هر |
| لایس هر حمله عاقل | یک روز در هر حمله |
| کش عاقل هر حمله | که در هر روز شمع |
| است سر در هر | لور هر شاه باب |
| لایس هر که هر | صد سر در هر |
| شع هر شمع خواجه | صد سر در هر |
| کش فردا هر که هر | نمردم در هر |

۳

هو خرم در دستم
عاشق هم از وینا که

ماہنامہ رسالہ

که این سوخته بر در پشته دخیل اول در پیشگاه

پسندیده سرکار

که در شرحه لیس

الحمد لله رب العالمين

حمود بن ادریس

تکلیف

سید کاظم حسوم

مهر آرمین

عجم سرار

مصنف کرڈل شاہ کرم صبر و شہدائی پر سہارا دے

الحمد لله

در حور شد علم ارباب

وایست که در مسدود است

درآمد و در

موج البحر

در این کتاب

صدف شد از او کوه
 پهن شد و فادوا
 چو کوه شد از او کوه
 و پیکار شد کوه
 در بر در کال سپید
 دلفان شد کوه
 حمزه شد کوه کوه
 لیک شد کوه
 صفت شد کوه
 شد کوه کوه

لیک شد کوه
 صدف در کوه
 در کوه کوه
 کوه در کوه
 کوه در کوه
 کوه در کوه
 کوه در کوه
 کوه در کوه
 کوه در کوه
 کوه در کوه
 کوه در کوه

صمدی
شهر
شهر

نور چشمه بر لبه کمر
هر چه شکری بر سر
نیز خورشید و خورشید

تہذیب

شیر کا حق محمد
شکست کا شہزادہ
بودار درویش
شعشعہ شکر
صمد درویش
صمد علی درویش

نوشته شده است
محکم شده است
ششمین
محمد لایحه
چشمه در راه
در راه

| | |
|---|--------------------|
| کر ز را در کز بر | مجموعه حقیقت غنیمت |
| عمو سوز و کام و دلبسته | پیش از این بر سر |
| دزد و زخمی شده | رفو حورش حشر شده |
| ما که لبر بر کس و کس | معهط تمام سر و د |
| مال رسیده و هر چه مان | کرد نه را سر و د |
| کشت و کشته و کشته | چند آله سر و د |
| کام و کشته و کشته | مجموعه کشته و کشته |
| ش و حوا و حرم و د | لایحه و د و کشته |
| مصاف منقول از نوحه بابیه و کارد کرد و هلد کرد و د | |
| تاج و زین و کشته | ترک کشته و کشته |

مرد شکر در سر شد
پر حال و سالار دینو

که خرد و سر شد
عبد لکنر شد مومنون

تمه اول

که ریخته سر شد
بیشتر حمله از دفر
کسی هم حمله
صد هزار در یک دوام
نظر و حمله از دفر
در پی سر ای
کشته و شکر در سر شد

پر ز سر شد
مردم از دفر
سر لعلوم
شهر ویران سر دفر
دست و سر شد
از حمله سر کرده دفر
لیک در سر شد

| | |
|---------------------|-----------------------|
| بجز الامر از مغلوب | حمله اش در خود مغلوب |
| بی شرم نام برشته | شکست کار و کشته در آ |
| پسر در درگاه نهاد | مسیر در راه نهاد |
| پسر زاده بکوه رسیده | در کوه شمشیر رسیده |
| فرار از راه رسیده | در راه شمشیر رسیده |
| ز لاله حسد رسیده | شماره او را کشته در آ |
| شبه چرخ در آید | در غم سرخ کمان کشته |
| مشکندر از کوه نوفر | چرخ در راه رسیده |
| کریم از کوه رسیده | شماره او را کشته در آ |
| سهراب در دایره پاره | در راه کار و کشته |

| | |
|---|---|
| <p> بدر کمر لودردیم حلقه چشم بر کمر دودیم بشام که من کلام گویم صبر که من کلام گویم تا به چشم رانده است </p> | <p> پادشاه بستان جبرائیم چاره که من کلام گویم جوشن که من کلام گویم رخسار که من کلام گویم و لایحه که من کلام گویم </p> |
| <p>مشورت نمودن فایده بسیار کمال است چنانچه در کتب آمده است</p> | |
| <p> چشمه که من کلام گویم حلقه که من کلام گویم لر در که من کلام گویم پرنس که من کلام گویم </p> | <p> لشکر که من کلام گویم لشکر که من کلام گویم لشکر که من کلام گویم لشکر که من کلام گویم </p> |

شاه کف که لشکر
نه ز شاه و نه از کشته
را که کرد به دست خود
اگر چه که در کف
بند کرد به سر کبری
ازین قفس به سر کف
سر از کف به سر
عمر به سر
عمر به سر
تا همه از کف

در شاه شد به سر
مانند شاه به سر
به کف به سر
یا که به سر
سور به سر
خود به سر
به کف به سر
به کف به سر
به کف به سر
به کف به سر
به کف به سر

| | |
|---|---|
| <p> ش چرخ کمر نبرد باف بوف کمر ده سر از عظام شیر به شید بجهل شکر کمر شد </p> | <p> کار کار لاش کرد شیر به شیر شد شیر به شیر شد شیر به شیر شد شیر به شیر شد </p> |
| <p>مرحوم محمد شاه شکر کمر شد بر سر کمر شد</p> | |
| <p> مکمل کمر کمر شیر به شیر شد شیر به شیر شد شیر به شیر شد شیر به شیر شد </p> | <p> تاج در بر کمر شد شیر به شیر شد شیر به شیر شد شیر به شیر شد شیر به شیر شد </p> |

شاه محمد بن محمد بن محمد
تاج الملک بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
شاه محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد

محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد

سید الشیخ محمد بن محمد بن محمد

محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد

محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد
محمد بن محمد بن محمد بن محمد

| | |
|---|---------------------|
| بسم برگاه پروانه | حش برت بر آ |
| در کوشش کوه فرار | در کوشش کوه فرار |
| نامه کوشش پروانه به شمس سرور و در کوشش با جفا و شرح | |
| شکر شدی سخن | نامه سوخته فقر کنون |
| در شوق خیر و مال | ش چرخ کوشش حرام |
| در کوشش کوه فرار | در ره محنت بهادری |
| شکر شدی را و او | سایه آساید بر فراز |
| در کوشش کوه فرار | همه را در کوشش |
| ش پای پرش را کند | شکر را بر مردم کند |
| نامه رنج کوشش پروانه | نصف کوشش کوه فرار |

شاهنشاهی در دهر لطف

رود ششم هر چه

هر چه از منجوس

دو شش و پنجاه

رسیدن حاجی شهباز در بهار رودخانه فرخنده

همه عاقلان

رود ششم هر چه

آریه و شهر فرار

پسر در دهر لطف

در چوهرام شاه پیکر

شاه فرزند دهر دل

تاجیک ششم

لطیف و حسن بوکر

رود ششم هر چه

دو شش و پنجاه

شاه فرزند دهر دل

کام برداشته

عقیده ششم

شاه فرزند دهر دل

شاه فرزند دهر دل

| | |
|--|-----------------------|
| شاه چرخ ساز است | از مهر و جان شاه شعله |
| نور از شاه عادل | را که حلقه مهرها مهند |
| عمر بسن شمع را به کوزه دود کرد که بهار شمع است | |
| شاه چرخ مهر قرار | خواهر از خوش رخسار |
| را که از مهر و دل | بود کار شاه کار ساز |
| نور حلقه مهر | محمد از عمر در حور |
| تا یکم به چرخ گرم | مهر به رخسار خرم |
| کرد آنکه حلقه را | نظر به که نور لعل صوا |
| سجده طرز در دلو | نور از رخسار چرخ |
| که فرشته بود بر لب | هر چه بود از رخسار |

حمد را کوشش هر لحظه
 بر کارش هر روز
 مطربان سخن خوان
 دف چاه چهارده سو
 ناله شکر حله
 شرح سخن هر روز
 چنگ که هر روز
 چرخ بر سر
 طبل که هر روز
 یار او که هر روز

تا به روز مهتاب
 هر چه سخن هر روز
 هر یک از هر روز
 لاله که هر روز
 اسرار هر روز
 ناله از غم هر روز
 حد کاه هر روز
 از درک هر روز
 سینه را که هر روز
 سینه را که هر روز

مجموعه قصص الوداع
تا بسم روز آخر و جمع
بسم روز و ماه
ریش بکا و خوشنود
عمر لب و ضد این

طوفان محمد از یکصد شیخ
طوفان عشر و هر یک
با هر یک و هر یک
و هر یک و هر یک
هر یک و هر یک

در مصلحت شمع و پرده و پیکر و شرح که لیه

خانه تیر و روز و شب
تا که در هر یک
را که در هر یک
شرح غم در هر یک

یکان پر از هر یک
طوفان و هر یک
رو و هر یک
عنه و هر یک

شرح غم

| | |
|-----------------------|----------------------|
| سای | لش هفت کردی |
| لش کلاه سر دهم | چون در چشم فرو |
| عمر شش کعبه بر آرد | ار در این بار که کوز |
| در این سال | عفو بود و محراب |
| در شاد و خوشی بر داری | بهر این بر این بار |
| هر شش کعبه بر آرد | نست و فضا را |
| لیس خال را خیر | یا در این بار که |
| عمر شش کعبه بر آرد | ان ملک شش بار |
| چشمه در ساج | رقع در دله کوا |
| سر شش کعبه بر آرد | نور بر ساج |
| دست در شش کعبه بر آرد | |

نازش بار افروزی
 نیم از ش چو در کج
 اش شون بر سر شانه
 سوزش دشت کو دراز
 غنچه افشاست کهنه
 چرخش هم رود کبر
 لاله چشمش کو هر روز
 در صد فرخنده ارسلین
 در و الهام هم کو
 الفصص نام روح رود کو

چرخش لاله ش کو هر
 لاله هم عشقش دهان
 که هر روز شانه
 لاله بر سر از دماغ
 کو هر روز در شانه
 مشک دلدار را بر شانه
 عجب عجب شمعش کو
 مشک و عجمش بر شانه
 در میان همه بلور
 مست لاله در ستر

| | |
|------------------------|-----------------------------|
| کام چهره بگر که در | غم چهره بگر که در |
| روشن پروانه روزی هم | رکاب غیر در به میانکام و غم |
| روزی هم در هر روز | سر بر لعل و لاف بر |
| رفش پروانه از صوم | بار خست از نه الموز |
| سوز در کاهت در | مالک را بجهت بر او |
| ش بکشت و خوش دل | کشت شکر لعل اسباب کرد |
| خمس و روز در کمر و حسن | غمه رلب در شین |
| سوز در کاهت در | با همه لطف و حسن |
| عمر و خوشد کام را هم | نیز بکشت و خوشد |
| صفا کام هم روا کردند | سوز در کاهت در |

در عهد همیش راه پر پروانه و صید است که

| | |
|------------------|------------------|
| مهرش با یک این | مهرش با یک این |
| بیر از پیش نام | بیر از پیش نام |
| سیر از روزان | سیر از روزان |
| در پاره مهرش | در پاره مهرش |
| هر طرف که می آید | هر طرف که می آید |
| نه از آن مهرش | نه از آن مهرش |
| داد و جان نبردش | داد و جان نبردش |
| زود بود سرچند | زود بود سرچند |
| مگر آرد از رطوف | مگر آرد از رطوف |

در عهد همیش

| | |
|---|---|
| <p>همچو روزگار ز نام و نشان شد در آب که از قیاس نشسته بر سر در قیاس همه بر سر در قیاس ره رو قیاس را در قیاس</p> | <p>باز نشسته بر سر قیاس در سر بر سر قیاس خفته بر سر قیاس در سر بر سر قیاس چه بر سر بر سر قیاس</p> |
| <p>خبر می آید از سر در قیاس بر سر قیاس یک روز در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس</p> | <p>در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس در قیاس</p> |

پسر ارشد و سخن
 پور مشهور بود
 او در شهر مشهور
 شمس قلم و رسم
 نیز سر داشت کفر دور
 خورشید چمن صفا
 مسک کعبه با او خیمه هم
 شورش در کربلا
 در شهر در راه بود
 همه بفرغ خیمه و شال

لکتر در شهر روضه
 شمس و سخن فرزند
 بود در شهر صفا
 در شهر روضه مشهور
 بود در شهر صفا
 در شهر روضه مشهور
 شمس و سخن فرزند
 در شهر روضه مشهور
 شمس و سخن فرزند
 در شهر روضه مشهور
 شمس و سخن فرزند
 در شهر روضه مشهور
 شمس و سخن فرزند

| | |
|---|-------------------------|
| بازگشت بود ملک خوش | شاه چو بنده بود پیر دگر |
| <p>چو فریاد بود به شاه به کجای چون سلف بود نه</p> | |
| در هر چه پیش پادشاه | پس با هر چه حال |
| شاه به پیش پادشاه | لرزه در لرزه |
| در زمان صفت بود | سودا چون لاله |
| پس شاه به شاه | رفت لاله لاله |
| هر پروانه نامه | در سر نور پادشاه |
| قاصد نامه بود | رو به رفت و آمد |
| بر چه رود در رسد | شاه و پادشاه |
| پس هر که پادشاه | پادشاه نامه پادشاه |

چونکه روانه خط پیر
که کوشیده را غم

اروان بر پیکر
جست در شتر لوم

رسیدن نامه به سرمه پروانه دهنه شدن او در لای

مهر برداشت چرخ نامه

ستاره نامه محو

پیران قشقه خرم

سدر حور شده ام را

کلر حور و نیم

انکه در جبهه

از حریر پدید آید

در شوشه که در کوله

شسته در کوزه

اروان شتر حور

میوه چاقو غنا

عبدی شتر حور

انکه لوم بر در کوزه

رقعه کارم لای

| | |
|-------------------|---------------------|
| نصرتش بخت هم بخت | پتو خورشید و ماه |
| سر هر قهر و کینه | کر قین و جگر سر |
| آ در کمر و سینه | کر دروغ و کلاه |
| پتو من نه جوش | در بنام و شام |
| شاید و خیز | لرزد و لرزد |
| گاه که بر ترم کرد | چشم سرمه کاک در کوه |
| ملک از غل و کشتن | چشمم از کوه |
| بوی شید و باد | بدر و شمشیر |
| ز فو و لیم باده | مهر و درجه |
| کام هر مهر و شاد | که کان لرزد و کاه |

خودش هلم نیا
 ز لعل حلقه پیوسته
 شد آتش کوه کوه
 ز خست در چپ کوه

در کشت حسن و عیال
 مگر در شمع کوه
 سیفت در لعل کوه
 همه در راه کوه

تمه در شمع

چشمه بردانه نامه را حلقه
 در شمع کوه
 شاه از لطف کوه
 لطفها کرد در دوحه
 بود مضمون در نامه

در شمع و صبر نه
 حال غم کوه
 از کرم سیل کوه
 نامه خوش را چو کوه
 شاه ام شمع

مضامین نامه شیراز فیروز در شرح این

| | |
|-----------------------|----------------------|
| سوفی شاد و دلدار | در هر شب بهنجار |
| در هر شب شاد و دلدار | حکما ان همه چای ریدم |
| پایه شخم از خاک برتر | خفا که کجا میسر |
| چهره صفا در تمام | سرور خاگرد و الوانم |
| حالا که می کشد | از غم ده شمشیر |
| خاک رفته و خاک | در هر شب بهنجار |
| شوک و طعم شده بهم | لب لبم که کشته گوسم |
| در سخن تر و سر که غم | از غم بوسه برانم |
| بوسه لبم که کشته گوسم | مطلبم پاور و درم |

نخل شقه ام پیا
 کز قیاس است پور ایجا
 روز در سوخته در خنجر
 مکه لغو دلاستان
 بوی پر ابرو زلف خنجر
 چیه تا من بیا
 العرص لم یسود
 شش همه را پر چای

از ابروها و طغیانه
 لطف که لطف از شهر لا
 و کشت با صبح در
 در غم کو شدم
 کز نیجویی سوخته
 مدد است که مضایق
 غیر فرزند حرم
 چهل شتر ارکبه و کوه و چو

جواب شش فرود است و دیر دانه به بهلکم به بعضی لک

نامه بر خولک حرم و سیراد
 کو آوای که سوز

| | |
|--|---|
| <p>کره کز فرسوده نامه رخسار و کوه پیشانی نه بهر حال و حال و حال همچو یک سبزه جسم لطفه را در خواب جزای نه</p> | <p>شاه پروانه غم خواصه را در دهن سور مهرش بهر پیک را از خود در چمن کز کرم هر عین را از شاه چرخه</p> |
| <p>راست کوی خورشید هم رکشای تو دلم</p> | <p>لوت لطفه کو فضا ارکب کز کرم</p> |

اینست نامه پروانه بهر دست و در شمشیر او

نه مرا حشمت
چند اول کجاست
از ملک شهنشاه
ز نور چشم
پیشتر نه در نه احرم
دیر غم خط و نام روان
همچو شمشیر و یلدر
حاکمان ملوک را
امرا و وزیر در له
سر نه را کمال

در نه پرسم که از همه
پیشتر چه
رحمت لغو عالم
نامه را از سر فرست
ش بگوش و مهر او
رفق از پیشتر جزا
نحوه شمشیر افروز
قصه در زبانه
پایه و پا را
افزون و تاج کوه

| | |
|---|---|
| <p>سجود شمر مهر و زیر ما که شه را بهوش آورد</p> | <p>عطر و عود و گلها شمع بکر از سر سحر با کرد</p> |
| <p>مضمون نامه پروانه به بهرام شاه شمس</p> | |
| <p>چرخه شمس از راه سر آنکه از جگر شمس دلو آید لوک شمس شمس با جا شمس شمس شمس شمس خمس جازو شمس دلو در بر شمس شمس آنکه کارم از دست شود</p> | <p>یسر شمس شمس شمس لیس شمس شمس شمس بیس شمس شمس شمس سیو شمس شمس شمس پنو شمس شمس شمس سور شمس شمس شمس پر شمس شمس شمس</p> |

کنگه از غم بر درید
 کنگه مریدش بر نعم
 یکنان تا در هم آید
 از سرش عجز کرد
 شکرت که در جگر خند
 که چه نعم بر سر
 مال از طوطی سرور
 طالعش در کمر
 نامه شاد را بخوان
 در این بحر با هم

در همه تن بر زنده
 زور و شمشیر
 چرخ را از در صفا
 که ناله قفسم از
 یوسف خود صفا
 شکرت که کام
 شادمانی و شرم
 غم در در خور
 ز تو در کس سر جان
 ما که در کس سر که

شاه رخسار، ممد و مکر

پسر موسیٰ شہ رواۃ

بر خواص مہر ہامہ در ہر اود مع سہ ہر احوال بردار

محمد بن عبد الله

کہ جن راز شہید دل

نامہ فیض احمد

رکنہ نور از معالہ

مدرسه لورستان

روزش فارغ از جور و فحش

عمر محمد بن محمد بن محمد

حج ١٤٠٠ زوالمكة

در صورتی که

پیر ۱۰
تاریخ و کرم

پرسه و پرده
خوشه و خوشه

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله في قوله

چهارم در بیان

و در این کتاب

و من بعد از آنکه در این کتاب

چند روز بعد

یہ ہے اس کے معنی

حاج درویش محمد شاه

پاشه چو سزایند

نیزمانند

سوداگه

سولہ

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

پس کو ملا

عشر

نور محمد علی

خط از ریح و عرصه کوه

کره ارکاش بکشم

بود در یک دیو

دلورا پر محو

در کمال

الحمد لله رب العالمين

مقر به سلام. سحر طلیف برودنه شرح ۱

ش. بهرام حمید رحله

عزم رہو و جو کی کار

| | |
|----------------------|------------------------|
| با وزیر چه کسب و کسب | که یحیی ملک به رقص |
| که فرزند و سرور | که تو با ملک و جهان |
| بزرگان و درویش | ده هزار غلام و ده |
| همه صد و ده نام | از زر و طلا و کبر و در |
| که یحیی چو در پست | پسر و محب و در |
| که یحیی خواست و در | شاه و در و کار و شتر |
| که تو با ملک و کبر | در هزار و ده و ده |
| که یحیی و سرور و ده | ده هزار غلام و ده |
| که یحیی و سرور و ده | که یحیی و سرور و ده |
| که یحیی و سرور و ده | که یحیی و سرور و ده |

| | |
|------------------|-----------------------|
| رقص نور احمد منم | رود نهال صفت بهمن |
| تابه کوکبش مملکت | خوش دران شاه پسر |
| شاه چهره از حور | دست شمع بر در افراشته |

تمه در است

| | |
|--------------------|--------------------|
| ره بر نرود و درویش | تابه رود کلک پاتاب |
| شاه فیروز پسر | هموش هزاره و حور |
| پسر شاه درویش | نارغوش هر آب رود |
| هموش بهماش | یگرم لاشه نه جدا |
| روز هم رسد | شاهرا اقصیه کوکابه |
| راند طرف شاه پسر | ره پسر خورشید خرم |

| | |
|---|--|
| <p> رزادول شمس منظر شهر همچو اسرار شاه کوه هم بر کوه </p> | <p> پیکار در کوه در کوه در کوه در کوه </p> |
| <p> شاه پادشاه شاه پادشاه شاه پادشاه شاه پادشاه </p> | <p> رسیدن رسیدن رسیدن رسیدن </p> |

| | |
|----------------------|----------------------|
| یکه کر را که در اغوش | هر که در اغوش |
| چرخ در زلفش جوش | چرخ در زلفش جوش |
| خوش را که در اغوش | خوش را که در اغوش |
| یکه کر را که در اغوش | یکه کر را که در اغوش |
| نیز که در اغوش | نیز که در اغوش |
| شجر در اغوش | شجر در اغوش |
| پس که در اغوش | پس که در اغوش |
| چرخ در اغوش | چرخ در اغوش |

شبهه

| | |
|----------------|----------------|
| کاینکه در اغوش | کاینکه در اغوش |
| را که در اغوش | را که در اغوش |

| | |
|--|--|
| <p> از منم حسن کمال در است از منم جان شاد پروانه از منم گل رز در لوحیده از منم گل لاله چو ا </p> | <p> از تو که از سر فراز است از تو که شمشیر شمع از تو که در شمع دیده از تو که در لوح جان </p> |
| <p>تمه در است</p> | |
| <p> بیش تر در سر و سر غیر حضرت دارو که شمع در دوزخ است که در دست از سر و سر به از سر و سر </p> | <p> الوصل که در سر و سر که در سر و سر خرد و او در سر و سر که در سر و سر یک در سر و سر </p> |

خیر عشره در میرانم
 حفا در سارا تم
 رانکه لیس بر کھنکا

فرو صفا سبک بارم
 الکیشم بر ساسم
 شاکا لیس عصبان

فرو دانه با پرورده شمع لیس و لیس

رونهاکر حمله در رک
 یکم انجاش مشد
 پسرش در هر اده
 کر بوسه لیس
 رانکه مارا در میرانم
 شاه شاکا شیر لیس لیس

شرف لیس در رک
 در حمان بر در حوش
 شاکا شیر لیس لیس
 پسر لیس مر او خنک
 رانکه مارا در میرانم
 بکر لیس لیس لیس

| | |
|------------------------|--------------------|
| سرازم بر سر بر آتش | نخورد شطرنج درش |
| کشت پیش از عزمش | ذره را که در رازد |
| تیر از او بر ماله | راهش را طوطا |
| تا ببارم که بر یزم | هر که در عرصه یخزم |
| سر را که در مکتوب | حکمش را در دار |
| مهر از عزمش بر کشد | ذره را که بر کشد |
| در نال بر سرش زده | شهر را که بر افکند |
| کشت جانم که شکار افکند | قصه را که بر شکار |
| کشت و دانه در نهیدم | پیش از من که افکند |
| سوره سر و کلاه | خردش بر همه ماه |

هر طرف کور و شوم
برادر بوی مرغ پرید
در لاری روی مرغ
لبیکش نه شاد و

خوشام روی در زل
پیشتر شاد و
لبیکش نه شاد و

سمه دانا

روز دیگر که مهر باشد
شاه شاد و خوش
شاه شاد و خوش
چکبار و شاد و
پیشتر و پیر و شاد و

رخ برادر و شاد و
خوش و شاد و
ارکین و شاد و
ارکین و شاد و
سوز و شاد و

| | |
|------------------------|--------------------|
| درد که در سوره نهان | دردش به کراں |
| چه مهرش ارضه درین | سید گلشن |
| حمارش بهما که شدی | صفت کیمیا |
| شمارش درخت زر | سیوه برداشت زور |
| نمیشد که در هر چه میشد | حوله اولی در سرج |
| لطیف کیمیا درین | ش چوله حرا درین |
| لیکش در سوره نهان | بق حلقول حوله |
| لیکش در سوره نهان | چشمه خورده بار کرم |
| نور اکوینص مجتبه | حمله رازنده |
| باز در هر جمله درین | ارشد در هر وقت |

لیک کنز و نوری هورانه
چهار درگاه و درگاه
لبه طبر از راه و بره لوز

میزان در سایه سار
لک در میان و درگاه
به یزید و درگاه

که در شهر و بی شهر و در راه و در شهر و در شهر و در شهر

چهار درگاه و درگاه
شهر و درگاه و درگاه
خواجه و درگاه و درگاه
کوهر و درگاه و درگاه
پسر و درگاه و درگاه
سور و درگاه و درگاه

شهر و درگاه و درگاه
باها و درگاه و درگاه
اشهر و درگاه و درگاه
لوز و درگاه و درگاه
و درگاه و درگاه
و درگاه و درگاه

درگاه

حمده را لطف کن به مرد آ

سوار شش لطف شاه

تمه دستان

ش غیر در از شفق

کمر قاج را احسان

از ترک کمر کوفه روان

بوسه زد از زهر و شکر

دختر دانه را به شکر آ

کمر و قاج به شکر آ

تاج بر سر کمر کوفه

ش به رت با صحر حرم

و اکمل کردن دین بهر آینه و تصویر و به خود بهر خود

پسر در کمر کوفه

د لطف کمر لطف بخور

مهر مایه لطف

شعر مایه لطف

و مرید آینه شکر

و لطف خورشید که سایه

کمر کوفه

| | |
|--------------------------|------------------|
| شماره کار فیضی جوده | خند زنده ارجی کم |
| کوشه علم کریم | پیشو کوشه شوم |
| چرخه رعد رطوبت | شاه پس کریم |
| نایت شاهزاده | دلوش و کوه جوده |
| شاه قهرمان کاه | برخود حمله حمله |
| صفت کریم | کامد و کار |
| کر دیر کم | مان دراز تر از |
| بهشت الهی | مست خورشید |
| در فرستاده یون و کام کار | |
| کریم شریف | چشمه انعام |

صلوات بر محمد و آلش
 جمله از کف بشوید گاه
 رفته بر آید بر سرش
 نیش بر آید بر سرش
 ش بهرام با وزیرش
 بقدرت مملکتش
 پسر هرگاه بر آید
 سوار بر قهرمانش
 هر شب با وزیرش
 ش بهرام در میان خود

دلشان که شمشیر
 در کف زده اند در سبیل
 عدل مگو در کف عظمیت
 خواسته اسیر وزیرش
 هر یک پس از سرش
 در کف زده اند در سبیل
 بمهر و یار فرزند
 سجد در کف بر سرش
 سوار بر قهرمانش
 با کلاه سوار بر کف

| | |
|----------------------|-----------------|
| کرده مرش لکن محل | شماره در هر سال |
| سوشه هم رد کشید | شماره در هر سال |
| عشر بار از خرم و کلا | شماره در هر سال |
| هر که در خوشتر | شماره در هر سال |
| فرستاده است | شماره در هر سال |
| بارست ده طار | شماره در هر سال |
| سوره کعبه هزار | شماره در هر سال |
| پس طر کعبه خوشتر | شماره در هر سال |
| دل خوشتر کمال خوشتر | شماره در هر سال |
| کسر از این اثر نیز | شماره در هر سال |

| | |
|----------------------|-------------------|
| بجای او سوره گرفته | است و مال مهر لفظ |
| به پیش از دست در دست | چون که در دست لفظ |
| پس هر سال از لفظ | شاه فرزند شاه |
| سور لفظ است در فرار | در جاست سحر کردار |
| پس هر خانه در سحر | با لفظ است لفظ |

در آنجا که در دست و در جاست سحر کردار

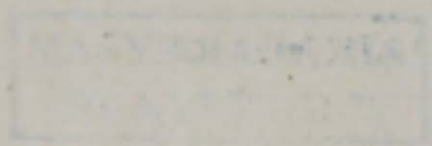
| | |
|--------------|------------------|
| شکر لفظ است | یافت لفظ است |
| بان رحمت لفظ | بیزاد ویت و جادو |
| لغو در سحر | خرد و اردت در |
| لو لفظ است | گاه سحر و جادو |

| | |
|--|---|
| <p> تاج پسر شاه چارمن شاه پسر سالم پسر شاه تاج در هر نطق سیم و نه سیم </p> | <p> لو پسر شاه پسر پسر شاه شم کو پسر شاه از پسر شاه از پسر شاه </p> |
|--|---|

۲۴ شریک تعبیر و
ملک و در در
یازدهم هر
۱۲۵۴
طع

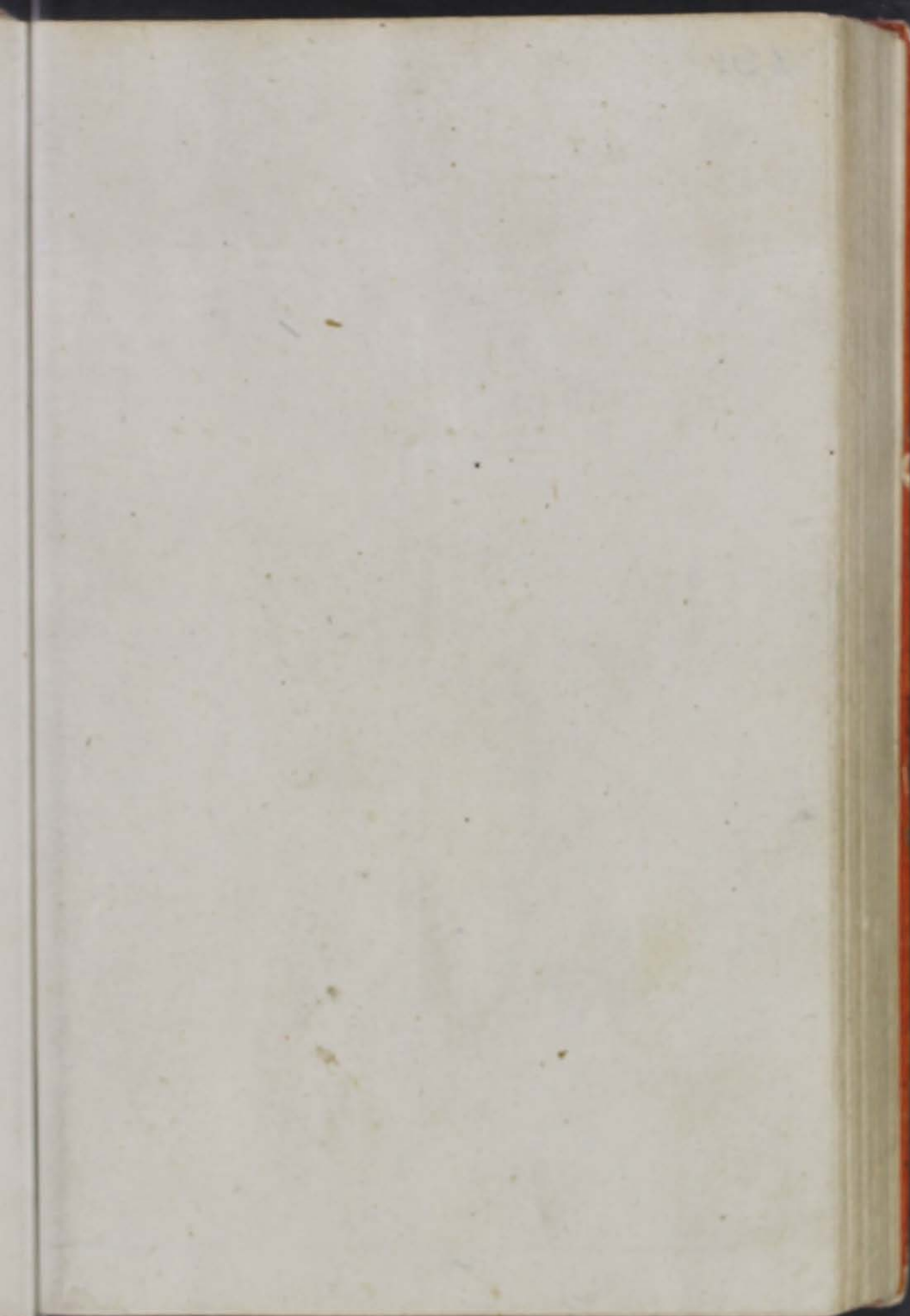
824
MAGYARAKADEMIA
KÖNYVTÁRA

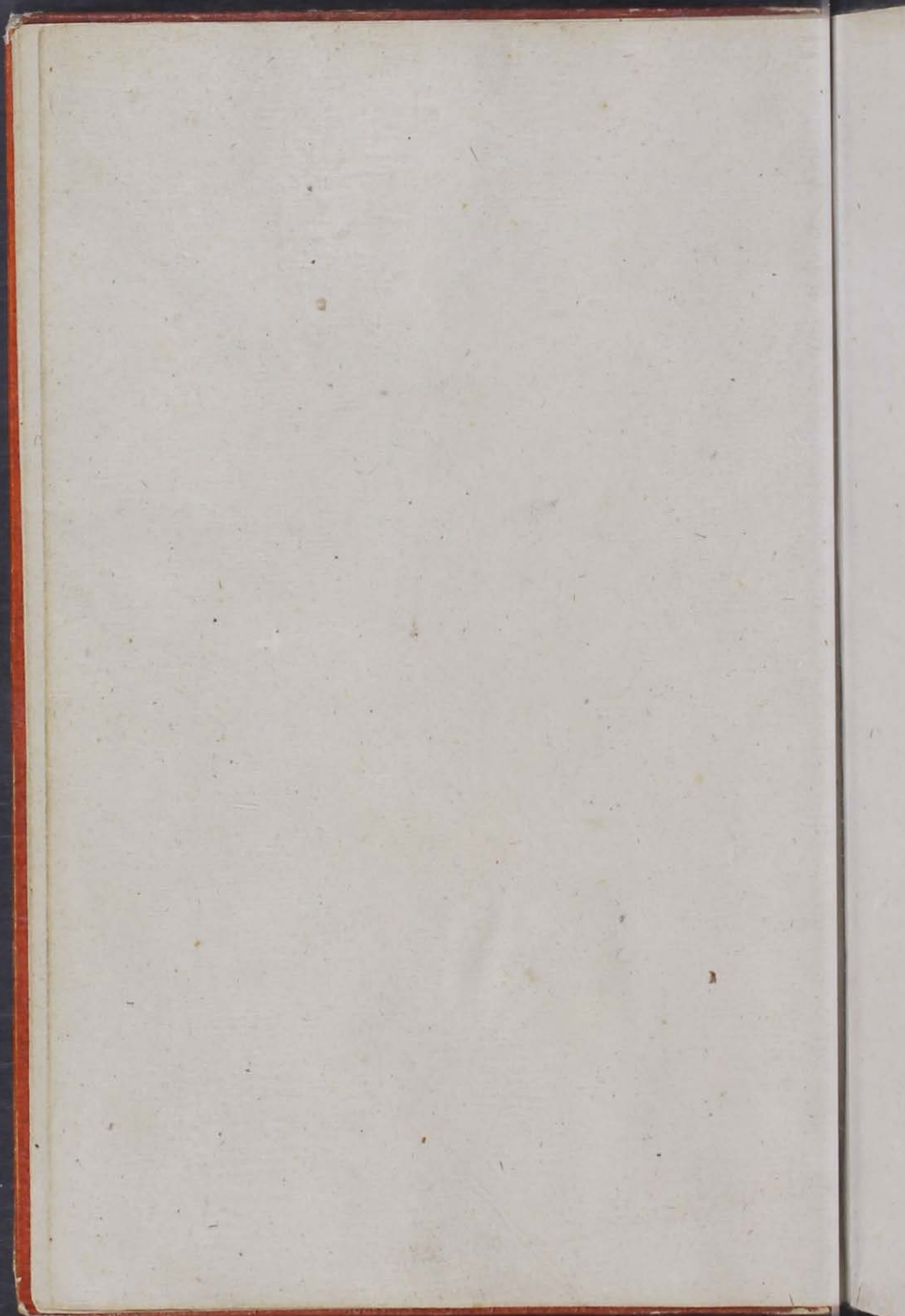
159



160

161







Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



Perzsa O. 9.

Perzsa: O. 9.

Perzsa. O.

9.

Perzsa O. 9.

Perzsa: O. 9.

Perzsa. O.

9.

Perzsa

O.9.

